



ارگان رسمی جامعه جوانان شرق کوردستان و  
اتحادیه زنان جوان شرق کوردستان

# زینب

سال نهم، شماره سی‌امین، آذر و دی ۱۴۰۲  
نشریه ایدئولوژیک، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی



**اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسان بودن است**



# ژینله موۆ

به معنای اذگر زیر خاکستر است

ارگان رسمی جامعه جوانان شرق کوردستان KCR  
و اتحادیهی زنان جوان شرق کوردستان YJCR  
شماره سی مین، سال نهم، آذر و دی 1402  
نشریه ایدئولوژیک، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی  
این شماره را به شهید آرین آر تقدیم می‌نماییم.



# فهرست

|                          |   |           |
|--------------------------|---|-----------|
|                          | سخن جوان  | ۱         |
|                          | رهنمود رهبر آ‌پو (واقعیت رهبری، واقعیت تحلیل خانواده است) | ۲         |
|                          | پیام کوردیناسیون جامعه جوانان شرق کوردستان                | ۶         |
| شیلان ساریا              | شهید هیمن هیئلی راسته‌قینه‌ی ژبانه بو‌گه‌نجان             | ۱۱        |
| هیزش به‌رخ‌ودان          | سه‌رکه‌وتن هیوامانه                                       | ۱۶        |
| زیلان په‌پوله            | زیندان و نه‌شکه‌نجه                                       | ۲۰        |
| هیزا‌سنه                 | دانشجو به‌مئابه انقلاب‌گر                                 | ۲۵        |
| کاویان کامدین            | جنایات مرموز!   | ۳۲        |
| صبا                      | یک سال گذشت (قسمت سوم)                                    | ۳۷        |
| نامه‌ی از شهید باهوز سنه | نغمه‌ی از میان حصارها (بخش دوم)                           | ۴۱        |
| <b>BERXWEDANIYA JIN</b>  | <b>VEJÎN JÎYAN</b>  | <b>48</b> |

# سخن جوانان

**دشمن با برجسته سازی غریزه جنسی و کالایی کردن آن نیرو، انرژی و خواسته عصیان‌گری جوانان را به مانند برکه آب گندیده خفه می‌کند.**

های مهم دشمن هستند که هر جوانی را از اراده و جسارت تهی کرده و به زندگی کارمندوار، لمپن و یا بازاری تبدیل می‌نمایند. در این میان نخستین هدف مشترک هر دو، تهی کردن زنان و جوانان از هر نوع احساس انقلابی‌گری می‌باشد. با مجازی سازی زندگی جوانان جامعه، تصویری از یک زندگی ساخته را تبلیغ کرده و سعی در فراهم کردن دنیای خیالی برای ما هستند هر نوع تغییری به مثابه نابودی برایشان قد علم کرده است. در این میان ما جوانان با روحیه ای سرشتی و تاریخی خود هر زمانی به بازی های آنان قانع نشده و در پی دگرگونی هستیم. با روبرو شدن به نقش تاریخی و هویت جوان خود حس کین و نفرت و انتقام در برابر سیستمی که ما را به درجه ای تنزل کرده که تنها در قاپی چهار گوش محدود کرده است. روزنه امیدی برای ادامه دهنده راه شیهدان و همچنان درک روح آپویی می‌باشد. روحی که نشان از عصیان و بعدها مرحله بزرگی از انقلاب که در برابر خفقان و نسل کشی هویت کورد و سپس زنان و جوانان بود، تولد روحی که در همه خلق کورد و بخصوص زنان و جوانان ندای جسارت و اراده را بازآفرید و توانست تا الان تعریفی از خود داشته باشیم. چنین روحی زمینه تولدی دوباره از هویت جوانی و شناخت جهانی از اراده می‌باشد که با حس انتقام در پی بازآفرینی زندگی ای آزاد با فکر رهبر آپو می‌باشد. ما به عنوان جوانان شرق کوردستان و ایران با افقی از پیروزی و پیشاهنگی برای ایجاد جامعه ای دموکراتیک و آزاد، مسئولیت تاریخی داریم که در راستای ادای دینی به همه کسانی که جان خود را برای این هدف ادا کرده اند، داریم.

با نزدیک شدن به سال جدید و همچنین پا گذاشتن به سال نو میلادی تغییر تحولات با سرعتی رعدآسا در حال جریان هستند. با این وجود همچنان بحران های اقتصادی، اجتماعی، جنسیتی و محیط زیستی در حال رسیدن به دورترین روستاهای به دور از صنعتی شدن و مدرنیته سرمایه داری است. بحران هایی نه تنها در چارچوب ساختار های جامعه بلکه در سطح فرد و هویت نیز رخنه کرده است. مدرنیته کاپیتالیستی با گستراندن چنبره لیبرالیسم عمیق در خانه به خانه از طریق فضای مجازی و ابزار های اغواکننده خویش تک تک افراد را بدون محدودیت سنی درنوردیده است. در تلاش است تا دنیای هر فردی که مملو از معنویات، احساسات جمعی بوده را به سطحی مینیمال و ارزان در چارچوب سایه اگویسم تنازل دهد. دشمن با برجسته سازی غریزه جنسی و کالایی کردن آن نیرو، انرژی و خواسته عصیان‌گری جوانان را به مانند برکه آب گندیده خفه می‌کند. همجوار با سرطان فردگرایی، ذوب فرهنگی و هجوم ذهنی و فیزیکی رژیم اشغالگر ایران نیز، به مانند دسته کلنگی به کمک یکدیگر آمده تا بر سر ما جوانان فرود آید. ترس و بی ایستار کردن و بی امید کردن جوانان از تاکتیک

# راهنمود رهبر آید



## واقعیت رهبری واقعیت تحلیل خانواده است

برگرفته از کتاب انقلاب اجتماعی  
و زندگی نوین

فشرده‌ترین و گسترده‌ترین نهاد خانواده بی‌نفس مانده‌اند. این دو اصطلاح خانواده و خاک تا بگویی با یکدیگر در رابطه و تضاد هستند. به اندازه رابطه ناگسستی‌شان، اختلاف هم در میان‌شان وجود دارد. تمامی فعالیت و نهادهای اجتماعی دیگر نیز به‌شکلی مثبت و بسیار شدید بسته به تحول این دو می‌باشند. هیچ رشد اقتصادی، هنری، قانونی و از همه مهم‌تر رشد سیاسی و نظامی، بدون استقرار یابی و درآمدن به‌صورت بخشی از قطعه‌خاکی معلوم و گروه‌های خانوادگی هرگز صورت نمی‌گیرند. بدین منظور بایستی ابتدا از قطعه‌خاکی مشخص فشرده گشته و یک نهاد اجتماعی به‌نام خانواده رشد داد، حتی این همچون بنیادی انکارناپذیر در پیش‌رویت

تحقق‌بخشیدن ساختاری اجتماعی به خانواده‌ای آزاد در کوردستان، باید درآمیخته با نهاد خانواده بر روی آن کار صورت گیرد. موجودیت اجتماعی تا بگویی به موجودیت خانواده پیوند خورده است. بنیان دیگر موجودیت جامعه، خاک است. این درآمیخته با قطعه‌خاکی مشخص صورت می‌گیرد. یکی از خصوصیات اصلی جامعه، مستقرشدن و درآمیختگی با یک قطعه‌خاک و بدین‌گونه رشدیافتن‌اش است. یعنی پیشرفت نه بدون خاک و نه بدون خانواده روی نمی‌دهد. اما در تاریخ، اشکال بسیار متفاوتی به‌خود گرفته‌اند.

برای مثال؛ در روزگار امروز، جوامع در سایه ملی‌گرایی شدید و سخت در درون قطعه‌خاکی به‌نام وطن، در

تا خانواده پلوگامی و منوگامی خانواده بزرگ و کوچک، گونه‌های خانواده مردسالاری همچون خانواده گسترده و خانواده چندزنی، اشکال جداگانه‌ای داشته است. کار ما این نیست که این‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. کسی که علاقه داشته باشد، به آسانی می‌تواند درباره این گونه‌های خانواده تحقیق انجام دهد و معلومات جمع‌آوری نماید.

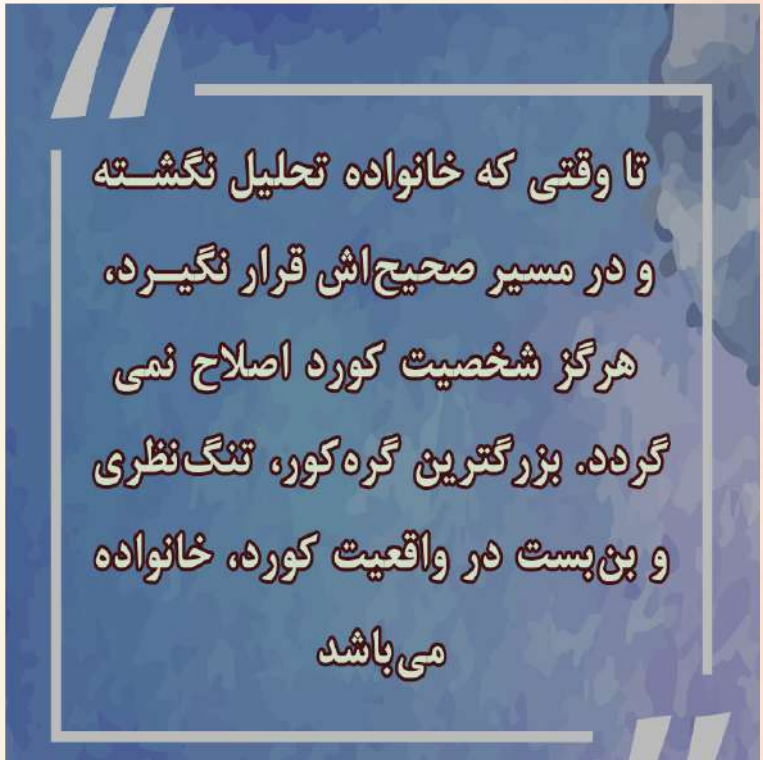
لازم است بیشتر به واقعیت خانواده در کوردستان بپردازیم. آشکار است که تا زمانی این خانواده را تجزیه و تحلیل نماییم، نه آزادی و نه هیچ پیشرفت سیاسی، نظامی و اقتصادی دیگری بوجود نمی‌آید. زیرا تضاد اصلی کورد بسته به تضاد خانواده است. لذا تا وقتی که خانواده تحلیل نگشته و در مسیر صحیح‌اش قرار نگیرد، هرگز شخصیت کورد اصلاح

نمی‌گردد. بزرگترین گره‌کور، تنگ‌نظری و بن‌بست در واقعیت کورد، خانواده می‌باشد. می‌توان تحقیق بسیار موشکافانه‌ای بر روی این انجام گیرد که چه چیزی به درازای تاریخ، راه را بر چنین وضعیتی در خانواده هموار ساخته است. اما می‌توان در اختلاف میان خاک و خانواده به دنبال علل اصلی بگردی. جغرافیای که گردهمایی در آنها روی داده، اما به میهن تبدیل نشده، راه را بر تحول اشتباه یا به عبارتی دیگر، راه را بر گره‌کورد بودن خانواده هموار می‌سازد. وقتی گردهمایی بر روی یک جغرافیا با

رشد اجتماعی درهم نیامیزند، خانواده در خود فرو شکسته و منحرف می‌گردد؛ هر چقدر که بیشتر

قرار می‌گیرد. ولی خانواده‌گرایی افراطی، بر سر راه ژرف‌شدن در معنای خاک مانع ایجاد می‌کند. به‌لحاظی دیگر، می‌توانیم بگوییم اگر ژرفایی مسنجم در معنای خاک صورت نگیرد، خانواده نیز رشدی بسیار ناسالم خواهد داشت. یا اینکه اگر به‌شیوه‌ای درست و سالم، خود را به مسئله خاک پیوند ندهی، خانواده‌ات رشد سالمی نخواهد داشت. در عرصه‌های دیگر مثل اجتماعی و اقتصادی، اگر پیشرفت صورت گیرند، آنها نیز معنایی خواهند یافت.

می‌توان بطور مفصل از این بحث نمود که در طول تاریخ، چگونه در اشکال گوناگون اجتماعی، گردهمایی بر روی خاک صورت گرفته و خانواده چگونه بوجود آمده است. یعنی تاریخ خانواده با



خانواده کلان آغاز گشته و تا خانواده دوهمسری امروزی مان رسیده است. از همان خانواده مادرسالار

نیز، شاید هم تلاشی جهت متوقف ساختن این محرومیت‌مان از میهن و جامعه باشد که به درازای تاریخ بوده و در امروزمان هم وجود دارد. ولی این نیز راه را بر تحولی برعکس گشوده، یعنی هر چه زمان می‌گذرد، اوضاع وحشتناکی همچون بریدن از خاکی که در آن گرد هم آمده‌ایم، از هم‌پاشی و ریزش وابستگی‌های اجتماعی به‌میان می‌آیند. اگر بگوییم از این حیث، معضل خانواده، معضل اصلی اجتماعی کورد است بجا می‌باشد. در جاهای دیگر دنیا نیز تضاد اصلی وجود دارند، نزد ما در ظاهر آنچه دیده می‌شود، معضل استعمار است اما

منحرف شده، عاری از معنا گشته و همراه با بی‌معنابودنش، تداومش از روی تحول اجتماعی دچار انحراف و حتی از هم‌پاشیدگی می‌شود؛ به‌لحاظ خاک و جغرافیا نیز پدیده محرومیت از میهن را به‌همراه می‌آورد. برای جلوگیری از این است که به این شدت، خانواده را مورد انتقاد قرار می‌دهیم. نمونه خانواده‌ای داریم که تا بگویی عاری از معنا بوده، برای هیچ‌یک از دردهای مان درمان نشده و سرچشمه اصلی دیوانگی و بی‌مسئولیتی‌های مان است. درهم‌شکستن و فروپاشاندن شخصیت کورد درآمیخته با این انحراف‌یافتگی خانواده به‌میان



آنچه در اساس، این را زنده نگه داشته، ژرف ساخته، نیرو بخشیده و محیط روحی ضعیفی برمی‌سازد،

آمده است. هر چقدر انتقاد شدید از خانواده‌گرایی اشتباه باشد

در وضعیت داغ‌به‌دل است. در معنای کلاسیک نیز پی بردم که این مرد چندان به مرد ملل دیگر شباهت نداشته و برخی جوانب بسیار متمایزی دارد. مردی که تحت تأثیر نظام‌های سرکوبگر است تمام تلخی‌های تحمل‌شده را بر سر زن و بچه‌اش درمی‌آورد. خیلی عجیب است، می‌خواهد سرچشمه همه محبتش را در اینجا بیابد؛ یعنی هم کتک‌کاری کرده، هم دوست داشته و هم اشک می‌ریزد. شخصیتی بسیار ناهم‌ساز که می‌خواهد دوست بدارد، می‌کشد؛ در طرز دوست‌داشتنش، کشتن وجود دارد. این برخورد را در برابر فرزندان‌ش نیز دربرمی‌گیرد. این نوع مرد را بسیار بیچاره دیدم. آنچنان که تحلیل کردن این مرد تقریباً به اندازه تحلیل زن، مهم به نظر رسید. در واقع، با تحلیل کردن پی بردم که این مسئله، فراتر از مسئله آزادی زن، به‌عنوان یک مسئله مرد، دارای اهمیتی فراوانی می‌باشد. این تشخیص‌ها در بسیاری از ایدئولوژی‌ها این‌گونه مطرح نشده‌اند. چون اکثر ایدئولوژی‌ها مردسالاری هستند، لذا نیاز چندانی به تحلیل مرد احساس نمی‌کنند. اگر یک شخصیت سوسیالیستی بسیار ژرف وجود نداشته باشد، مرد جای چندانی به اندیشه‌هایی نمی‌دهد که قدرتش را به خطر بیندازد. همچنین نمی‌خواهد که خودش را چندان به موضوعی انتقادی مبدل سازد. این وضعیت، برخوردی بسیار درونی‌شده در مرد است.

خانواده است، آری، نهاد خانواده و ارزش‌هایش است. نهادی که کاراکتر کورد را خیلی درهم شکسته، از هم‌پاشانیده و فرو می‌ریزد، همچنین برغم اینکه هنوز به عمر بیست‌سالگی نرسیده اما بسوی نابودی سوق داده خود خانواده است. **از این**

**لحاظ تشکیل و تداوم‌بخشیدن به خانواده، پایان‌دادن به هر چیزی است. ولو تلاشی که زن و مرد کورد جهت سرپانگه‌داشتن چنین نهادی صرف می‌کنند، در واقع، کوششی است جهت از بین رفتن.** ای

کاش امکان وجود داشت که این را از راه ادبیات و یا فیلم سینمایی به کوادرمان نشان می‌دادیم! زیرا نشان‌دادن این با یک تعریف کوتاه علمی مشکل است، ولی ما خیلی خوب آن را احساس و مشاهده می‌نماییم. چون اکثر شما هم در زندگی‌تان بطور زنده‌ای این تضادها را تجربه کرده و خوب می‌دانید که چرا شخصیت‌تان اصلاح نمی‌شود. به‌خاطر همین چه در تاریخ و چه در روزگار امروزمان، خیلی خوب جلوی دیدگان است که دشمن چگونه خانواده‌گرایی و عشیره‌گرایی را بکار می‌بندد. دیگر هیچ لزومی به فلسفیدن نیست. فقط کمی صاحب فهم و بینش باشید، جهت دریافتن این موضوع کافی است.

دودی به مرد حاکم شباهت دارد. وابسته مانده است. از این‌رو گفتم که به زن برده تشبیه شده است. این معنادار است.

هنگامی که به پرسش رسیدم که "نقش مرد کورد در این مسئله چیست؟" دیدم که مرد کورد





پیام کوردیناسیون  
 جامعه جوانان شرق کوردستان KCR  
 لازم است ما با شیوه‌ای رادیکال،  
 مسئولیت و کار خود را با دینامیسم  
 جوانی از پنجه مدرنیته سرمایه‌داری  
 خلاص کنیم و از رهبری میانیت به عمل  
 آوریم.

سیستم مدرنیته‌ی سرمایه داری بر اساس اقتدارگرایی تداوم خود را تضمین کرده و حقوق انسانی را از بین می برد. در همین زمان می بایست در اتحاد خود رو به آزادی مبارزه و تلاش کنیم. لازمه جامعه، زندگی کردن، و تداوم انسانیت می باشد.

### ■ ویان پیمان

چنین برهه ای همچون برهه های زمانی دیگر، جایگاه و نقش جوانان آپویی بسیار تعیین کننده می باشد. رهبر آپو می گویند: «ما با جوانی آغاز کردیم و ما با جوانی پیروز خواهیم شد». به این دلیل نیز اگر در این برهه به خوبی مسئولیت خود را به انجام برسانیم به پیروزی نیز خواهیم رسید. تا زمانی که سرزمین ما در پنجه نابودگری قرار گرفته باشد باید از خود پرسید که چه باید کرد و چگونه باید زیست؟ چنین پرسش

بی گمان در هر برهه‌ی تاریخی، تاریخ پیوسته شخصیت پیشاهنگی خود را بنیان می نهد. شخصیت هایی همچون رفقا: روزها، اردال، سارا و روکن. در این زمان باید شخصیت چنین جوانانی را برای خود اساس گرفت، تا توانایی درک و شناخت نقش و جایگاه خود را دریابیم. چنین شخصیت هایی برای ما به سمبل جوانان آپویی مبدل شده اند. در

فراموش کرد که ما دارای تاریخی کهن و دارای ارزش های والایی هستیم. ما از کجا به کجا رسیده ایم؟ اگر ما این نکته را فراموش کنیم به خود خیانت کرده ایم! به عبارتی دیگر فراموش کردن خیانت است! زمانی که می گوئیم جوانان پیشاهنگ جامعه می باشند، لازم است ما با جدیت، مسئولیت و مبارزه خود را با نیروی جوانی تداوم بخشیم و خلقمان را از پنجه مدرنیته سرمایه داری خلاص کنیم، و همچنین از رهبر آپو صیانت به عمل آوریم. خیزش از جوانان آغاز گشت، مقاومت توسط جوانان بنیاد

نهاده شده و پیروزی شکوهمند نیز به دست

جوانان میسر خواهد شد. رهبر آپو

بذر امید و باوری را برای ما

کاشته است. رژیم فاشیست ایران همه

روزه با قتل، تجاوز و دست درازی، جوانان را

بازیچه خود قرار داده و با روشی بسیار مکارانه

و نرم دست به اعمال خشونت و سرکوب می

زند. قشری که در جامعه که بیش از همه فاشیسم را آزوده

خاطر کرده و در تنگنا قرار می دهد، جوانان می باشد، دلیل آن نیز نوآوری،

آزادی و نیروی جوانی است. لازم است فاشیسم را با خودآگاهی و درک درستی از آزادی درهم

هایی می بایست مطابق با روح زمانه و امر واقع جواب آن ها را بدهیم. جواب این پرسش ها را نیز کسانی داده اند که تا لحظات آخر در میدان مبارزه ایستاده اند. راستی نمایان است، کورد و کوردستان مستعمره است. زمانی که رهبر آپو این گفته را بر زبان آورد، در مقطع دانشگاه بودن. از همان زمان رهبر آپو مسئولیت سنگینی را بر دوش گرفت. پس چرا ما نتوانیم؟ اگر در این زمینه برای ما پرسش و تکاپو نباشد، زندگی بدون معنا و غیر قابل زیست می شود.

به درازای ۴۵ سال جوان

کورد و جوانان

آپویی در سنگر

ها و محلات

مقاومت کرده

اند و علارغم

همه هجوم های

وحشیانه دولت

های فرادست،

همچنان

جوانان

آپویی

دست

از مقاومت

برنداشتند. ۵۱ سال

نیز رهبر آپو، این

مقاومت را تداوم می بخشد. بیش از نیم قرن

مقاومت زمان کم و ناچیزی نیست. می بایست

ما نیز از خود بپرسیم، به درازای عمر خود

تا چه اندازه برای وطن، کوردستان و خلق

خود مبارزه کرده ایم. نباید این موضوع را

به درازای ۴۵ سال جوان کورد، جوانان آپویی در سنگر ها، محلات از خود مقاومت نشان داده و در مقابل دولت های هژمونیک با همه هجوم های وحشیانه اش همچنان جوانان آپویی دست از مقاومت برنداشتند

توسط دولت و توسط فاشیسم بنیاد گذاشته نشده است، و قادر به محافظت از آن نیز نمی باشد. کسی که بخواهد از اخلاق محافظت کند، باید نخست از فرهنگ، زبان و هویت و ارزش های اجتماعی آغاز کند. خودآگاهی، تحقیق و تفحص در تاریخ، آینده جامعه را روشن می سازد. اگر این موضوع را درک نکرده باشیم، قادر به ایجاد اهداف و آرمان های خود نیز نخواهیم بود. همچنین نباید حملاتی را که بر ما اهمال می شود فراموش کنیم باید این را بخوبی بدانیم که در چنین سیستمی کسی نمی تواند از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سخن بگوید. هر کسی که خواستار زندگی در چنین جامعه ای باشد باید براساس آن تلاش و مبارزه کند. رهبر آپو در این باره می گویند: «زندگی می بایست صحیح، دموکراتیک و هارمونیک زیسته شود». در سیستم مدرنیته سرمایه داری بر اساس اقتدارگرایی تداوم خود را تضمین کرده و حقوق انسانی را از بین می برد. در عین زمان می بایست در اتحاد خود، تلاش و مبارزه پافشاری کنیم. لازمه جامعه، زندگی کردن، و تداوم انسانیت می باشد. به همین سبب انسان برای آزادی پیوسته در حال تلاش و مقاومت است. در چنین مقاومتی نیز با وجود هر اتفاقی، بایستی پیروزی را اساس گرفت و آزادی فیزیکی رهبر آپو، آزادی جوانان و آزادی جامعه، بایستی در اولیت فعالیت و مبارزات ما باشد. به همین سبب نباید زندگی ای بدون کرامت و شرافت قبول کنیم. محافظت از این ارزش های والا، اخلاق جامعه را نیرومند می سازد. اخلاق، اراده انسان ها

بشکنیم. در آن زمان می توانیم از ارزش های والای خود صیانت به عمل آوریم. ما نه تنها می بایست دشمن، ما نه تنها دشمن بلکه سایه دشمن را از خاک کوردستان باید بیرون رانیم. مسئولیت و مبارزه ما نیز باید بر این اساس باشد و هدف نیز می بایست دارای شکوه و منزلت باشد. مدرنیته ی سرمایه داری با روشی بسیار وحشیانه به جوانان هجوم می آورد. مدرنیته سرمایه داری بسیار وحشیانه و با روش های متفاوت به جوانان هجوم می آورد و به وسیله جنگ نرم و روش های مشابه درهجوم خود بر جوانان اسرار می کند. ممکن است که این حملات با کشتار فیزیکی همراه نباشد اما چنین حملاتی نیز دست کمی از کشتار فیزیکی ندارد. و از راه های پخش و تبلیغات مواد مخدر، اعتیاد، فحشا و راه را برای نابودی جوانان هموار می کند را برای از بین بردن درست می کند. همچنان مدرنیته سرمایه داری با از بین بردن قدرت تفکر جوانان، جوانان را مانند بازیچه ای را به بازی درمی آورد؛ با ایجاد آزادی های ساختگی و حس خودخواهی، احساس مالاخولایی یا افسردگی و غمگینی، انرژی جوانان را از آنان گرفته و آنان را منفعل می کند، از این راه جوانان را از مبارزه، روح جمعی دور کرده و نیروی انقلابی جوانان را منفعل می کند. پلیس های امنیت اخلاقی تحت نام اخلاق مرز های اخلاق را از هم متلاشی کرده اند. اگر کسی در پی محافظت از اخلاق باشد، می بایست نخست از جامعه و ارزش های اجتماعی محافظت کند. نباید آن را فراموش کنیم اخلاق

شده است حساب خواهی کنیم. برای حساب خواهی نیز تلاش و مبارزه ای بدون وقفه و گسترده لازم است. انتقام سال ها فاشیسم در کوردستان را بایستی پس بگیریم. انتقام آن نیز وابسته به تداوم گسترده شدن خیزش و قیام در شرق کوردستان و ایران می باشد. با روحیه آپوی پیش به سوی جنگ آزادی، پیمودن راه آزادی خود را عظیم تر کرده و شکوهمندی را بدست آوریم.

را به نیرومند می سازد. اما اراده‌ی ما تا چه اندازه از سوی اقتدار اساس گرفته شده است؟ ما به مانند جوانان کورد، در برابر آن وظایف و مسائل هستیم. این مسئولیت ها با گذر زمان، سنگین تر می شود. دلیل آن هم این است با گذر هر روز پیشبرد انقلاب گسترده می شود. گسترده کردن انقلاب و محافظت کردن از خاک و وطن آزادی راستین مسوگر می کند. دولت ایران هر روزه برای ما جوانان تصمیماتی اتخاذ کرده و چنین تصمیماتی می‌خواهد از جستجو و تکاپوی ما برای آزادی جلوگیری کند و اراده ما را درهم بشکند. جوان در بطن جامعه نقش، سنگ بنای

جامعه را ایفا می کند. در باب این موضوع سنگ بنا به چه معنا می

باشد می بایست از آن

آگاه بود و در این باره

به تحقیق پرداخت. زیربنا

به عنوان کیفیت ارزش های

یک مفهوم به کار می‌آید. در

هر موضوعی، کیفیت اساسی برای

خود هدف اساس

گرفتن حائز اهمیت

است. دلیل آن نیز این

است، که سرمایه‌داری از

ابعاد مختلف ساختگی

و مصنوعی بودن را

اساس گرفته است و آن

را تداوم می‌بخشد. به این

دلیل نیز می‌بایست انتقام آن

را از دشمن اشغالگر و فاشیست پس

گرفت. از هویت جوانی که از ما گرفته



ژبله

مردی با اسب و سگش در جاده ای راه می رفتند. هنگام عبور از کنار درخت عظیمی، صاعقه ای فرود آمد و آنها را کشت. اما مرد نفهمید که دیگر این دنیا را ترک کرده است و همچنان با دو جانورش پیش رفت. گاهی مدت ها طول می کشد تا مرد به شرایط جدید خودش پی ببرند. پیاده روی درازی بود، تپه بلندی بود، آفتاب تندی بود، عرق می ریختند و به

شدت تش نه بودند. در یک پیچ جاده دروازه تمام مرمی عظیمی دیدند که به میدانی با سنگفرش طلا باز می شد و در وسط آن چشمه ای بود که آب زلالی از آن جاری بود  
رهگذر رو به مرد دروازه بان کرد گفت: « این جا کجاست که اینقدر قشنگ است؟

- «چه خوب که به بهشت رسیدیم، خیلی تشنه ایم»

دروازه بان به چشمه اشاره کرد و گفت

- «می توانید وارد شوید و هر چه قدر دلتان می خواهد بنوشید.»

- اسب و سگم هم تشنه اند.

نگهبان: واقعاً متأسفم. ورود حیوانات به بهشت ممنوع است.

مرد خیلی ناامید شد، چون خیلی تشنه بود، اما حاضر نبود تنهایی آب بنوشد. از نگهبان تشکر کرد و به راهش ادامه داد. پس از اینکه مدت درازی از تپه بالا رفتند، به مزرعه ای رسیدند. راه ورود به این مزرعه، دروازه ای قدیمی بود که به یک جاده خاکی با درختانی در دو طرفش باز می شد. مردی در زیر سایه درخت ها دراز کشیده بود و صورتش را با کلاهی پوشانده بود، احتمالاً خوابیده بود.

مسافر گفت: «روز به خیر!»

مرد با سرش جواب داد.

- «من و اسبم... خیلی تشنه ایم.»

مرد به جایی اشاره کرد و گفت: «میان آن سنگ ها چشمه ای است. هر قدر که می خواهید بنوشید.»

مرد، اسب و سگ، به کنار چشمه رفتند و تشنگی شان را فرو نشانند.

مسافر از مرد تشکر کرد. مرد گفت: هر وقت که دوست داشتید، می توانید برگردید.

مسافر پرسید: «فقط می خواهم بدانم نام اینجا چیست؟»

«بهشت.»

- «بهشت؟ اما نگهبان دروازه مرمی هم گفت آنجا بهشت است!»

- «آنجا بهشت نیست، دوزخ است.»

مسافر حیران ماند: «باید جلوی دیگران را بگیرید تا از نام شما استفاده نکنند! این اطلاعات غلط باعث سردرگمی زیادی می شود»

- «کاملاً برعکس؛ در حقیقت لطف بزرگی به ما می کنند. چون تمام آنهایی

که حاضرند بهترین دوستانشان را ترک کنند، همانجا می مانند!»

# شەھىد ھېمىن

## ھېلى راستەقىنەى ژيانە بۇ گەنجان

### شىلان ساريا

و كۆسپ و لەمپەر زۆرن و بېزار كەرن . ئەو ھەيكە  
و ھەز و بى تاقەت نابىت و ھەك ئەو پىندارىكى  
رېگەى حەقىقەت ھەر ھەمووى ئاستەنگىھەكان  
يەك بە دواى يەك لە پاش خۆى جى  
دەھىلپىت و گەيشتن بە لووتكەى حەقىقەتەى  
بە ئامانچ گرتووه و لە پىناو رېبوارىيەتەكەى  
ھەر جۆرە لەخۆبىردوويەكى لەبەرچاو گرتووه،  
رۆلەى ھەرى پاكى كۆمەلگاكەى خۆى وئى  
مرۇفایەتەى . كەمن وپنەى ئەو مرۇفانەى  
دەست لە خواست و وپستى تاكەكەسىانەى  
خۆيان بەردەدەن و بەتەواوى لە پىناو  
كۆمەلگاكەيان دا خۆبەخشانە ھەبوونىانەى بۇ  
تەرخان دەكەن . دەسەلاتى خۆسەپپن و داگىركار  
ھۆكارى سەرەكەى ئەو لەرپى دەركەوتنانە و

لە ناو ھەر كۆمەلگاكەى دا و لە ناو نەرىتى  
باوى ئەو كۆمەلگاكەى دا ھەن ئەوانەى  
پىچەوانەى نەرىتى باو رەچەشكىنى دەكەن  
و ئاراستەى باو بەرەو ئاراستە راستەقىنەكەى  
خۆى و ھەردەسورپىننەو . سوورى ھەى پەسەند  
ناكەن و لەگەلى ناكۆك دەبن و لە ئەنجامى  
لېگەرپىن دا دەگەنەو خالى سەرەتای لە رپ  
دەركەوتنەكەى . شوپن ، كات و ھۆكارى ئاراستە  
خوار گرتنەكەى ژيان دەستنىشان دەكەن و  
پەردەى درۆى بکەرانى دەدرن و دەلاقەيەك بە  
رەوى راستى دا دەگەنەو . بى گومان لە ناو  
سەردەمىك دا كە درۆ بۆتە جىگەرەو ھى راستى  
و بالى بەسەر حەقىقەتەى ژيانى كۆمەلایەتەى دا  
كېشاو ، گەران بەدواى راستىھەكان ئاسان نىە



تاریکه‌کانی سهرکووت دا به‌ره‌ورپووی ئازار و ئەشکه‌نجه‌ی جه‌سته‌یی و روحیان ده‌کاته‌وه. له سهره‌تای میژووی ده‌سه‌لاتداری دا تا ئەم‌پۆکه، زورن وینه‌ی ئەو لیگه‌رینوانانه‌ی که له پیناو لادانی هه‌وری تاریکی و ده‌رخستنی هه‌تاوی راستی، خۆبه‌خشانه تیکۆشانیان کردووه. له پرۆم‌تیئوس را بگره که به تاوانی دزینی ئاگری زانست و هه‌ونه‌ر له زیئوس و دیاری دانی به‌ مرۆفه‌کان له سهر چیا ده‌بستریته‌وه تاوه‌کوو بالنده درنده‌کان رۆژانه جهرگ و دل‌ی هه‌لکۆلن؛ برۆنۆ که له سهرده‌می ده‌سه‌لاتی کلیسا دا به تاوانی دژایه‌تی کلیسا ده‌سووتیندرئ؛ مه‌نسووری

پینچه‌وانه‌کردنی راستیه‌کانه. ده‌سه‌لات که له سهر قوورگ کردن و داگیرکردنی نه‌رخه پیرۆزه‌کانی کۆمه‌لگا پهره به هه‌بوونی نه‌گریسی ده‌دات. له پیناو ده‌سه‌لاته‌که‌ی دا له کوئی و له چ کات دا پپووست بکات بۆ به‌رژه‌وه‌ندی خۆی گۆرانکاری له سهرجه‌م بواره‌کانی ژیان، چاند، ره‌وشت، میژوو، زانست و هتد دا ده‌کات. ده‌ستگای سهرکووتی ده‌سه‌لات له پیناو په‌رده‌پۆش کردنی راستیه‌کان دا و په‌ره‌دان به سیسته‌می درۆ و پینچه‌وانه‌کردنه‌وه، به‌ره‌نگاری سهرجه‌می ئەو هه‌ول دانانه ده‌بیته‌وه که له پیناو ئاشکراکردنی راستیه‌کان دا ده‌دری‌ت. سهرجه‌می ئەو که‌سانه سزا ده‌دات و له دیوه

میژووی گرت و ریبر ئاپۆ ریبار و رژیمی گه‌یشتن به حقیقه‌تی دیار کرد. له مه‌کنه‌بی ریبر ئاپۆ به سهدان و هه‌زاران کچ و کوری ریباری ریگه‌ی حقیقه‌ت پیگه‌یه‌ندان و به سۆز و به‌لینه‌وه ده‌ستیان به تیکۆشان کرد و به هه‌زارانیان لهو ریگه‌یه‌ دا گیانی پاکیان به‌خت کرد. هه‌ریه‌که‌یان بوونه مؤمیک و رابردوو، ئیستاکه و داهاتوومانیان روون کرده‌وه. په‌رده‌ی شه‌وه‌زهنگیان دراند و ده‌مامکی درۆی سه‌ر پوخساری ده‌سه‌لاتداران و داگیرکه‌رانیان هه‌لگرت. هه‌ر بۆیه داگیرکه‌ر و کورسی ده‌سه‌لاته‌که‌ی که خۆیان له بارودۆخیکی ناله‌باری ئاشکراپوون دا ده‌ دیته‌وه، که‌وتنه‌ پیلان دارپشتن که‌وا چۆن

بتوانن ئۆجاخ‌ی وارگه‌ی

ئاپۆیه‌کان کویر

بکه‌نه‌وه و پێش له

ره‌وتی سه‌ره‌راست

کردنه‌وه‌ی ژیان

بگرن. ده‌بی‌ت

له‌و ریگه‌یه‌دا به

هه‌زاران گیانی

پاک پێشکه‌ش

کراپی‌ت، به‌لام ئه‌وه‌ی

بن که‌وتوو و بن ده‌که‌وی‌ت

وا داگیرکه‌ران و درۆکه‌ره‌کانی سیسته‌می

ده‌وله‌ت-نه‌ته‌وه و ده‌زگاکانی ق‌کردن و

سه‌رکوتیه‌تی. هه‌ر له‌ کۆنه‌وه و تراوه»

رۆژ بۆ هه‌تاهاه‌تایه‌ له‌ پشتی هه‌ور

نامینی‌ته‌وه»، حه‌قیقه‌تیش بۆ

هه‌لاج که‌ له‌ پیناو لیگه‌رینی حه‌قیقه‌ت ده‌چیته‌ سه‌ر سیدار و هه‌روه‌ها تا رۆژی ئه‌مرۆکه‌ که‌ ریبر ئاپۆ ماوه‌ی ۲۵ ساڵه‌ وه‌ک پرۆمیتی‌وووسی سه‌رده‌م له‌ دوورگه‌ی ئیمیرالی گۆشه‌گیریه‌کی گرانی له‌سه‌ر په‌یره‌و ده‌کرئ و «حقیقه‌ت عه‌شقه‌ و عه‌شق ژیا‌نی ئازاد» وه‌ک فه‌لسه‌فه‌یه‌ک بووه‌ به‌ سه‌رچاوه‌ی هی‌ز و وزه‌ بۆ تیکۆشانی ئاپۆچی‌ه‌کان؛ زۆرن وینه‌ ئه‌و مرۆفانه‌ی که‌ دژی تالانکه‌رانی نه‌رخه‌ پیروژه‌کانی کۆمه‌لگا و به‌لاری‌دابه‌رانی ره‌وتی راسته‌قینه‌ی میژوو سه‌ریانه‌ه‌لداوه‌ و له‌ پیناو حه‌قیقه‌ت دا تیشکی رووناکی و ئاگری زانستیان به‌ مرۆفایه‌تی به‌خشیوه‌. داگیرکه‌رانی نه‌رخه‌ مادی و مه‌عه‌نویه‌کانی کۆمه‌لگا چه‌نده

ریباری قیزه‌ون و دژه‌ ئه‌خلاقیا‌نه‌یان

بۆ سه‌رکوتی ئه‌و مرۆقه‌

راسته‌قینانه‌ به‌ کار هینابی‌ت،

ئه‌نجامگیر نه‌بووه‌ و به‌

دریژایی میژوو زۆرن وینه‌ی

ئه‌و مرۆقه‌ خۆبه‌خشانه

که‌ له‌ ئاستیکی به‌رز

دا له‌ خۆبردووانه‌ له‌ پیناو

مرۆفایه‌تی دا تیکۆشانیان

کرده‌وه.

له‌ ناو گه‌لی کوردیش دا له‌

رابردوو‌یه‌کی دووره‌وه‌ تا ئیستاکه‌، که‌م نین

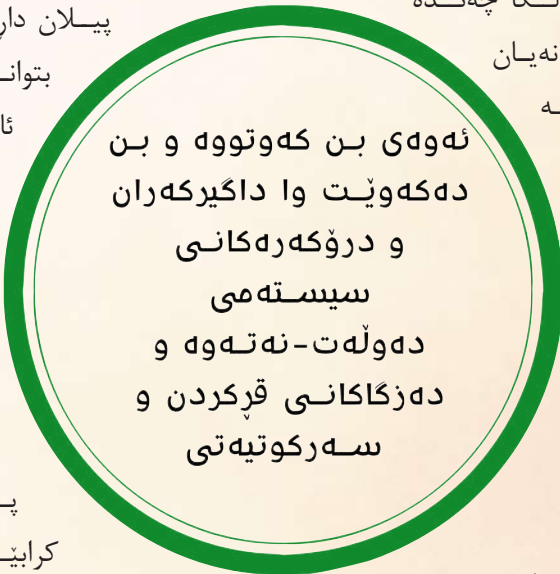
ئه‌و مرۆفانه‌ی سه‌ریان له‌ پیناو حه‌قیقه‌ت دا

به‌خت کرده‌وه. به‌ ده‌رکه‌وتنی ریبر ئاپۆ

لیگه‌رینی حه‌قیقه‌ت و تیکۆشان کردن

بۆ به‌رجه‌سته‌کردنه‌وه‌ی راستیه‌کان

ره‌وتیکی نویی زانستی، کۆمه‌لایه‌تی،





ھەمىشە ناشاردىتتە ۋە دەمامكە درۋىنەكان بەردەبنەۋە ۋە ھەۋرى تارىكى بە تىشكى خۇر رادەمالدرىت .

شەھىد ھىمن بىكەس (ھسىن خىزى) يەك لە ۋە رېبۋارانەى رېگەى ھەقىقەتە كە لە مەكتەبى ئاپۋىى دا پىگەىشت ۋە بە ئەۋىندارىتەى رېگەى ەشقەۋە لە پىناۋ نازادى دا تىكۋشا ۋە رېبۋارىتەى ئەۋ رېگەىەى بە گىان ۋە بە دل بە تەۋاۋى زەھمەتتە كانىەۋە پەسەند كىرد . خۇبەخشانە لە پىناۋ روون كىردنەۋەى كۆمەلگا بە تايبەت گەنجان پىشەنگايەتى كىرد . شەھىد ھىمن بىكەس سالى ۱۳۶۱ ھەتاۋى لە گوندى گولە شىخانى سەر بە شارى ۋەرمى لە ناۋ بىنەمالەبەكى ۋە لاتپارىز لە داىك بوۋ . سالى ۱۳۷۷ ھەتاۋى دۋابەدۋاى پىلانگىرې ناونەتەۋەىى دژى رېبەر ئاپۋ، ۋەك گەنجىكى تازە پىگەىشتۋە كە سەرەتاى تەمەنى لىگەرىنىتەى، پىگەىشتن ۋە بەرجەستە كىردنى خەۋن ۋە خەيالەكانى لە بزاقى ئاپۋىى دا بىنىەۋە . ھەروەھا ۋەك ھەلوپىستىك لەبەرامبەر پىلانگىرېان ۋە سەرجمەى ئەۋ كۈنە پەرەستانەى كە خۇيان رادەستى ئەۋ چارەنوۋسە كىردبوۋ كە دوۋژمن بۇيانى دىار كىردبوۋ ۋە سىر ۋە پەك كەۋتە گۆرەپانى تىكۋشانىان بەردابوۋ ۋە بى ھىۋا لە تىكۋشان لە ژيان دا رزىا بوون، ۋەك گەنجىكى رۇژھەلاتى ۋەلات كە تىنوۋى رېبەرايەتتە ۋە رېبەر ئاپۋ جىاۋاز لە سەر كىردە ھىزبى ۋە خىلەكىەكان ۋەك رېبەرىكى راستەقىنەى نەتەۋەىى دەدىت، بەشدارى رىزەكانى گەرىلا بوۋ . ھەر زوۋ قۇناغەكانى

بەرۋەردەبى بە سەر كەۋتوۋى پىۋا ۋە بۇ ۋەرگرتى ئەرك، بەرپىرسىارىتەى ۋە پىشەنگايەتى، باۋەرى ھەفالان ۋە رېكخستى قازانچ كىرد . ۋەك گەنجىكى خۇپن گەرمى بە جۇش دەبىتتە سەرچاۋەى مورال ۋە ھىزى مەنەۋى بۇ ھەفالانى ۋە ھەربەۋ تايبەتمەندىە بەرجەستانەىەۋە پىشەنگايەتى بۇ ئاۋا كىردنى كۆمەلگى جەۋانانى رۇژھەلات KCR دەكات ۋە ۋەك گەنجىكى پىشەنگ ۋە خاۋەن پىلانى سەر كەۋتوۋ، بۇ رزگار كىردنى گەنجان لە بن كارىگەرى رۇژمى شەرى تايبەتى داگىركەرى ئىران، بۇ كۆمەلگەكى بە تايبەت بۇ توپىزى گەنجان بە ئەركىكى مېژوۋىى ھەلدەستىت ۋە لەۋ پىناۋەدا خۇبەخشانە لە ھەموۋ بواریكەۋە كار دەكات . شەھىد ھىمنى لىۋ بە بزە ۋە بە جۇش ۋە خىرۇش لە ژيان دا، سەرجمەى ئەۋ تايبەتمەندىانەى كە لە ھەقىقەتى كەسايەتى گەنج دا شاراۋەن ۋە لە بن كارىگەرى دژە سىياسەتەكانى دوۋژمن لىيان نامۇ بوۋىن سەر لە نوۋ لە ناۋ بزاقى ئاپۋىى دا قازانجىان دەكات ۋە لە ژيان، ئەخلاق ۋە چاند دا بەرجەستەىان دەكات . شەھىد ھىمن كە خۇى لەگەل سەرچاۋەى ھەقىقەت ۋە جوانى ژيان بەكانگىر كىردوۋە ۋە بۇن ۋە چىزى ژيانىكى ئازاد ۋە كسانى چىشتوۋە بۇ مزگىنى دان بە گەنجانى ۋەلاتەكەى روۋ دەكاتەۋە ناۋ گەل ۋە بۇ بە رېكخستن كىردنى گەنجان ۋە پىدانى مەشەلەى ئۇچاخى ئاپۋىيەكان لە ناۋ تارىكى ۋە شەۋەزەنگى داسەپىندراۋ دەچىتتە ھەرىمى كىرماشان . ھەرىمى كىرماشان ۋەك يەك لە سەرەكى ترىن ھەرىمەكانى رۇژھەلات كە رۇژمى داگىركەر بەسالان پىلانە قىرژەكانى لە سەر پەرىۋە كىردوۋە، بۇ شەھىد

بەخت بەكەين. چۆن ئازادى بەنەرخ تر لە ھەر ھەمووى ئەوانەيە.»

شەھيد ھيمن ۋەك شۆرشگيرىكى گەنج و بە روحيىكى گەنجەۋە، پرېۋەي راستى ژيان كردن و شەر كردن لە پيناو ژيانىكى راستەقىنەي بۆ دەستنيشان كردين. ميراثەيەكى بە نەرخى لە سەر ھيلى بەرخۆدانى و خۆراگرى، كە لە بەرخۆدانى زيندانى نامەدەۋە بە ميراث گرتبوو و لە زيندانى ورمى نوپنەراپەتى كرد، بۆي بە يادگار ھيشتين. فيرى كردين كە ئاپۆچيەكان چۆن لە زيندانيش دا چۆك بە دووژمن دادەدەن و گيانى پاكيان خۆبەخشانە لە پيناو حەقىقەت دا بەخت دەكەن. شەھيد ھيمن لە سەر ھيلى بەرخۆدانى مەزلووم، كەمال، خەيرى و عەلى چيچەكەكان لە بەنديخانەي تاريك دا بوو بە مۆم و رووناكى بە خشى بە ھەلويست، ژيان و تيگەيشتمان. ئەمپۆكەش بە كاتى شۆرشى ژن ژيان ئازادى، بە سەدان گەنجى ۋە لاتپاريز لە سەر ھيلى بەرخۆدانى ھيمنەكان بە پيچەوانەي خواستى دووژمن ئەۋە ئەوانن چۆك بە تاريك پەرەستان دادەدەن. تا ديت گەنجان بە خواست و خەيالى گەيشتن بە حەقىقەت دەبنە رېپوۋارى رېگەي ھيمنەكان و بەلين دەدەن بۆ گەلانى چەوساۋە و ئازادىخواز مۆژدەھيىنى ئازادى و يەكسانى بن و دەمامەكى سەر رووخسارى داگيركەران ھەلگرن و تا سريپنەۋەيان نەسرەۋن و ئوقرە نەگرن.

يادى شەھيد ھيمن بيكەس و تەۋاۋى شەھيدانى رېگەي حەقىقەت و ئازادى بەرز و پيرۆز بيت و رېگەيان پر رېپوۋار.

ھيمن دەبیتە گۆرەپانى تيكۆشان بەرامبەر داگيركار و ماندوو نەناسانە ۋەك ئەۋيندارىكى راستەقىنەي رېگەي حەقىقەت بۆ روون كردنەۋەي گەنجان تيدەكۆشيت. دووژمن كە بە ھەبوونى شەھيد ھيمن دەزانيت، ۋەك سەرجم ھاوشيوەكانى خۆي لە ميژوۋي كۆن تا ئيستاكە ترسى لى دەنيشيت و بۆ پيشى ليگرتن دەكەويتە جموجۆلەۋە. لە ئاكامى ھەولدانى رېژىمى داگيركەرى ئيران بۆ ئاستەنگ كردنى شەھيد ھيمن بە رى و ريبازى قيزەۋن و دژە ئەخلاقانە رۆژى ۱۰ى گەلاۋيژى ۱۲۸۷ لە شارى كرماشان دەسبەسەر دەكرىت. شەھيد ھيمن بە دريژايى مانگان لە كۆنە چالەكانى رېژىم دا بۆ دانپيدانانى زۆرەملى ئەشكەنجە دەكرىت و بەرەۋ روۋى ئازارىكى لە رادەبەدەرى جەستەيى دەبیتەۋە. بەلام ھەر ۋەك بۆ خۆي دەلين» بە ليدانى ھەر باتۆم، قامچى، مستە كۆلە و شەقىك ئيرادەم بەھيژتر دەكردەۋە». شەھيد ھيمن بۆ چركە ساتيكيش بيت ئيزنى نەدا دووژمن كەيف خۆش بيت و بە بەرخۆدانى و خۆراگرى خۆي بوو بە ئالۆزى و ھەراسانى تاريك پەرەستانى پۆستال رەشى دزيو و بوو بە سەرچاۋەي ھيز و وزە بۆ گەل، ئازادىخوازان و ھەفالانى. شەھيد ھيمن ۱۶ى بەفرانبارى ۱۳۸۹ى ھەتاۋى لە زيندانى ورمى لە بەرەبەيانىەكى سارد و بەستەلەك بە زەردەخەنەيەكى گەرم لەسەر ليوەكانى ھەميشە بە بزەي، لە سیداره دەدرىت. لە دوا وتەكانى ۋەھا لەسەر برپارى سیدارهكەي دەدويت: «ئەگەر لە سیداره دانى من و ھاوبەنديەكانم، بۆ ولات و نەتەۋەكەم سوود بەخش دەبیت؛ نە يەك جار بەلكوو بەھەزار جار ئامادەين گيانى خۆمان

هه کاتیک له ژبانی مرؤفایه تی، پره له ته جرؤبیاتو و فکر کردنه وه یک. مرؤف کاتیک له دایک ده بیټ وه کوو ده فتهر نه قاشیک بی خهت و له که یه، کاتیک گه وره ده بیټ له گه ل خوه یدا به جودا جودا که سایه تییک ده گرن. مرؤف به هوی تایبه تمه ندیه وه بی مهنا دایین به دنیای ده ورو به ری ناتوانیت ژبان بکات. به هوی نه وه پیویستی به متافیزیکه. وه کوو ری بهر ئاپو ده لیټ، متافیزیک نه وه کوو دین، زور خه یالی، نه وه کوو پوزیتیویسم بی واتاو ده سکرد نیه. به لکو پیویستی هه مرؤفیک پی هیه تا بتوانیت له پیناوی نه خلاق سیاست بکات. بو نه وه یه به پی زېهنیهت یا متافیزیکیک که هه مندالیک ده ورو بهر و هه وه ها

# سارکامون

## هپو! ما نه

هیرش بهر خودان



و به تاييهت نه خلاق. بويه به باشي ده زانين به هيرش کردن له سهر نه خلاق و کلتور گهل به تاييهت جوانان و ژنان، زمينه يه ک رنگ بوون و بهرده وامي زنجيري کويلايه تي ناوا ده بيت. هموو جوانيک نه وه ده خاته بهر چاوي خوه ي که ژياني پيشه روژي وه کوو که سايه تييک پير نه بيت، به لام به کاريگه ري شه ري نه رمي دووژمن، ده چيته ناو ده ري باتلي دووژمن.

نه وه هستي سهره لدير و گوران خوازي ده گوړپته بي هستي و خواسته ي نه فسي جنسيهت گه رايي و



لومپه نيزم. بويه نه وه

جوان و ژناهي که نه وه زهنيه ته رهد ده که نه وه، به نه شکه نجه، زيندان، کوشتنوو ته جاوز له ناويان ده بات و يا به ريگه ي مهواد موخه در، فه حشا، نه فسوردي گي گوښه نشينيان ده کات يا به ريگه ي پرستيژي مؤدرنيته سهرمايه داري دهس به زهوب کردني ههستي گه نجان ده کات. به نورماليزه کردن ژيان، ژيان له واته ي خوه ي دهر نه خهن و زيندوو بوونيکي ده سکرد ده خاته پيش. به لام جيگه ي هيومان له سهره لداني ژن ژيان نازادي دا بينه ووه که چون تواني بلاوي هموو جيهان بيت. جوان و ژن که زورترين هيرشي

مژاري ژياني پي واته ده دات. پيناسه ي مرؤف بو ژيان، نه خلاق، مالبات، کار، سياسته، ژن و... له و بناخه وه دهس پي ده کات. کاتيک ئيمه له مالباتا گه وره ده بين، سيستم هموو ههولي خوه ي ده دات، که زهنيه تي خوه ي لي ئيمه داسه پينيت به هوي نه وه هموو نامراه کاني ده خاته هره که ت تا کوو له چوارچينه ي ده سه لاتداری خوه ي دا

ژياني ئيمه سنووردار و بي واته بکات. ري بهر ناپو گرينگي و ههروه ها به بهر فراواني له بهر گرينا مه ي خوه يدا له رژيمي حه قيقه ت دا باسي لي ده کات. له مؤدرنيته ي دمؤکراتيک دا نه وه جيهان بيني و پاراداييم که ري بهر ناپو له راستي

په يامی که ژن و گه نجان به سيستمی زور و ده سه لاتيان دا نه وه بوو که به هه مووی هيرشي قکردن و ليبراليزه کردن ناتوانن گه وهر و بنه رته تي مرؤفيک بسرنه وه

ميژووي مرؤفايه تي دا بو ئيمه ي پيشکه ش کرده، زهنيه ت له پيناوي راستي ژيان و واته ي هموو مژاريک خسته سه بهر باس. به هوي نه وه يه که هه موو هيژه جيهانيه کان و ههروه ها هيز هه ري ميه کان وه کوو ترکيه و ئيران دژي فکري ري بهر ناپو راوستاون و ههروه ها نه يان توانيوه له م ۵۰ ساله دا خه بات و پيش دا چونيدا به نه راوستاندن. له ماوه ي ۱۰ سالي رابردوو دا زوربه ي هيرشي خوه يان له ملي فيزيکي خسته ته سه ملي ناسنامه، کولتور، زمان

دەگرېت بەرخۇدان ئەكاتوو دووژمنى مۇقايەتى بن خستوه. ئەوۋىكو خەتى راستى بوو لەم سەرھەلداڭە كەفتە دەرەوہ. بە تەسفىە بوونى حىزب و لایەنە ئۇپۇزىسىۋنەكان نەكوو بى ھیواىى درووس نەبوو بەلكو بۇ گەل بە تاییەت گەنجان و ژنان ئەوہ روون بووہو كە لایەنى راستى لە شەرى ژیان و مردن دا باش تر ناس بكەن و بو ژيانىكى راست و حەقىقى لە پىشە رۇژدا بە ھەلە دا نەچەن. تواوى ھەولى دووژمن بى ھیوا كرنى ئیمەیە، لە خەباتى ئىنستاگرام و توویتری بگرە تا سربالە فەشەلەكانى وزارتى ئیتلاعات لە تلتیزيۇن دا ھەموویان گەرەکیانە جوان و ژن بى ھیوا و بى رىگە چارە بكرىن. بە سیدارەدانى سەمیرا، بە كۆشتنى ئارمیتا، دەخوازن ھەستى خۇف و بى

سىستى دووژمنى لە سەریە، چۆن توانى بىنە پىشەنگى شۇرشىك بەو گەرەیە. پەيامىك كە ژن و گەنجان بە سىستى زۇر و دەدسەلاتیان دا ئەوہ بوو كە بە ھەمووى ھىرشى قركردن و لیبرالیزە كردن ناتوانن گەوھەر و بنەرەتى مۇقۇپىك بسرنەوہ. ھىزىكە ژنان و گەنجان لەم شۇرشە دەیان گرد لە رەفىقە زىندانىەكانیان كە لە ژىرى ئەشكەنجە ھەبوون ياکوو لە ناو كۇلانەكان دا بە بەرچاویانەو بە خوین ھەل ھاوردنەوہ گیان یان بەخت ئەكرد. یا بە بەرخۇدانىكوو گەنجانىك وەك خوہیان لە چیا ئازادەكانى كوردستان لە بەرانبەرى چەكى شىمىایى و اتمى بەرخۇ ئەدەن، ياکوو بە ھىزى رىبەر ئاپۇ كە بە ماوہى ۲۶ سالە لە بەندىكى تاكە كەسى كە بە ئەنازەى پەنجەرەىك ھەوا



تاكوو به دووژمن بیزن كه له ره گى  
 ملى ئیوه پیتانه وه نزیك ترین. یا ریبه  
 ئاپۆ كه به هه موو ئەشكه نهجى فیزیكى و  
 رۆحى بوه سه هیوا ییك بو مرقایه تی نه  
 ته نیا گه لی كورد به لكوو له كینیا، مکزیک،  
 بهنگلادیش بو نازادى فیزیكى گه ل داخو یانى  
 و سه ره له ده ن. ئەوه یكوو گرینگه وه ك  
 شه هید فه رزاد به سه ربازه خوینخواره كانى  
 رژیم ده بیژیت: كاتیكو ئیوه در گای ژوورى



تاكه كه سه كه م باز ئە كه ن تاریكى ده بینن،  
 به لام من روناكیم پیمه وه دیاره. ئیمه یش  
 ئەوه یكه پیمان ه وه دیاره بن كه وتنى دووژمن  
 و سه ركه وتنى ئیمه یه!

ئیراده ی له هه موو حۆجره كانماندا ئاوا بكه ن،  
 به لام نه ئیران و نه تركیه به لكوو هه موو زل  
 هیزه فاشیست و ده سه لات داره كانى میژوو  
 دا، یه ك سه رگۆزه شتیان هه بووه، ئەویش  
 سه تلی ئەشخالی تاریخ!

ئیمه وه كوو گه نجان چتیكمان بو له ده س  
 دان نیه و ته نیا چتیك وه به رده وام كه رى  
 ژیانمانه هیواى سه ركه وتنه! ئەو هیوا به  
 متافیزیك و جیهان بینى ئیمه به رده وام  
 ده كریت. جه هان بینى ئیمه یش به گریدان

به شه هیدانمانه و، وه كوو  
 پیشه نگی خوه مان دیارى  
 بكه ین. له ئەشكه نهجى  
 زیندان دا ژیانى شه هید  
 فه رزاد كه مانگه ر و  
 شه هید هیمن بیكه س  
 بیته وه بیرمان، له  
 بى هیوا یى، شه هید  
 شیرین بیته وه بیرمان.  
 سه مبولی ریکخستن  
 و خو ئاماده كردنمان  
 شه هید مانى كیاكسار  
 بیته وه بیرمان. راستى و

نه ترس بوون و جسارتمان له  
 ره فیقه شه هیده كانمان بگرین، یاکوو به  
 سه دان گه نجان كه له سه رمای زستان  
 دا به 1 متر به رفه وه ده چنه سه ر سه ربازه  
 داگیر كه ره كانى تركیه، خاكى كوردستان له  
 داگیر كه ر پاك ده كه نه وه. یا به و گه نجان ه ی  
 كه له دلئى دووژمندا چالاكى فه دای ده كه ن



مرۆف خاوهن ههسته، بۆ ئهوه كه باشتەر له چوار دهورى خۆى تىبگات. ههروهها دهتوانىت ئهوه ههسته بىتته ژىرى ئهوه و لىكدانهوهى بۆ بكات و به گوپهرى ئهوه له پىناو ژياندا بهكارىان بىنىت. ئهم هيزانه وا له مرۆف دهكهن كه زۆرتر به گهردوونى بن، واته چهنده له گهردوون تىبگات، ئهونده له خۆى تىدهگات و چهندهيش خۆى بناسىت ئهوهندهيش گهردوون دناسىت. واته هيز و ههستى مرۆف له گهل گهردوون پهيوهستيان پىكوه ههيه.

مرۆف خاوهن ههسته ئهم ههستانه دهتوانن باش بن و ببنه هۆى ئاسوودهى و ئارامى مرۆف، ههروهها دهتوانن مرۆف ئالۆز و سهراى شىواو بكهن، به واتاىىكى دىكه ههستىكىتر كه بۆ ژيان مهترسىداره، لىرهدا ژىر ئهركى خۆى پىك دىنىت و بهو پىيه ههلوپىست رابهردهكات كه بتوانى مرۆف بپارىژىت، ئهمه له شىوهى سادهى خۆيدا وهك ئازورىان (ئهقل) رهمهكى خۆى پىشان دهكات كه تا ئاستىك له ئازهل و

مرۆفدا زۆر له يهك دهچىت، بهس ئهوهى له مرۆفدا جىاوازه ژىرى سۆزدار و ئانالىتىكى مرۆفه، كه تهنيا له پىناو خۆى و جهستهى خۆيدا نيه، بهلكوو وهك پارىزوانىكى كۆمهلگا و سروشته كه به ئامانج تىكۆشانى بۆ دهكات، ئهمه بابته دهتوانىت ژيان بهواتاتر بكات.

ههبوونى ههست مهترسى بابتهىكى سروشتيه و له راستيدا وا له مرۆف دهكات كه باشتەر بتوانى مهترسىهكان بىنىت تا بتوانىت به زىرهكى و بوپىرى رووبهرووى بىت، بهس ئهوهى دهتوانىت كارهسات بىت ترس يان تۆقانه (فۆبىيا)، كه به پىشخستنى ئهوه جوهره ترسه، زۆرتر ترس دهروونى كراوه كه دهبىتته هۆى ئالۆزى له مېشك و ههستهكانى مرۆفدا. تا ئاستىك دهتوانىن بلين مرۆف بهرهو فهلهج بوون دهبات يان واى لىدكات كه كردهارى



نەراست و كارەساتى لېيكە وپتەوا. لېرەدا زياتر لەوہى كە لە سەر ترس و ھۆكارەكانى كە بابەتېكى دەرووناسى باس بکەين، بە گشتى لەسەر بەكار ھىنانى ئەم ترس و تۇقاندنە راوہستە دەكەين كە لە لايەن دەسەلاتدار و داگيركەرانەوہ بۆ لاوازکردن، كۆيلەکردن و گوپرايەل كەردنى مرؤفە بەرکار دەبريت.

سەرەتا بگريمەوہ بۆ دەولەتېكى بچووك! ئەو دەولەتە بچووكە بى ئەوہى بزائيت كە خزمەت بە سەرکوت كاريەكانى دەولەت دەكات. لېرەدا باس لە دەروونى كەردنى ترسە كە لە مندالاندا بە ريگەى بنەمالەوہ پيش دەكەويت. خيزان وەك دەولەتېكى بچووكە، كە ھەر لە سەرەتاوہ لە جياتى ئەوہى مندالان لە ھەر جۆرە مەترسى و پەلامارىك ئاگاداربكەنەوہ، بە بلاو كەردنەوہى ترس و تۇقاندن ھەولەدەدەن كە جەستەيوہ مندال بپاريزن، ئەوہ لە كاتېكدايە كە بىر لەئەوہ ناكانەوہ كە ئەو ترسە لە دەرووندا دەمىنيتەوہ و دەتوانيت لە داھاتوودا چ كارەساتېكى لى بکە وپتەوہ، وەك ترساندن لە شەو، ئاگر، ئاژەل، مرؤف و كۆمەلگا يان و... لە راستى خۆيدا ئەم شىوہيە لە ترساندن لەسەر ئىرادەى تاك كاريگەريكى نەرينى دەكات، واتا كەسايەتېكى بى ئىرادە درووست دەكات كە بەردەوام چاوہروانى لە دەرەوہ دەكات كە ھيزېك لە دەرەوہ بپاريزيت. واتە بە بى ھيزېك لە دەرەوہ ناتوانيت بژيت، لە ئەنجامدا بى ھيزى و ترس وا لە تاك دەكات كە خۆى لە ناو ناخيدا بخنكىنيت. وەك ئەو تاكەى كە

لە ترسى ژەھرى ماردا، خۆكۆزى دەكات يان ئەوانى لە ترسى مردن پەنا بۆ خۆكۆزى دەبەن يان ئەو ھيز و لايەنانەى كە لە رۆژھەلاتى كوردستان چاوہروانى ھيزېكى دەركى دەكەن تا رۆژھەلاتى كوردستان رزگار بكریت. واتە بە جيگای ئەوہى كە پشت بە ھيزى راستەقين و ئىرادەى زەتى خۆيان بەستەن چاوہروانى دەرەوہ دەكەن. ئەم شىوہ ژيان و تيفكراندنە دەتوانى ژيانى كۆمەلگايەك رووبەرەووى قەيران و لە ناو بردن بكاتەوہ. ھەر ئەم جۆرە ترس و تۇقاندنە كە لە لايەن ناوہندەكانى شەرى تايبەتى دوژمنان و فاشيستەكانەوہ بە شىوازى جياواز بەريوہ دەچيت، ئەم شىوہ شەرى تايبەتانە بریتين لە؛ ھەرەشەى شەرى، ناارامى، كۆشتن و سىدارە، تىكدانى ئابوورى و تەندورستى جەستەيى و دەرونى تاك و كۆمەلگا.

بە سىدارە دانى كەسيك ھەولەدەريت ترسى مردن لە ناو ناخى گەلدا دەروونى بكات. ئەو سزا بە يەو ھۆكارە بە سەر تاكى بە تاوانبار ناسراو دەسەپنريت كە ھەبوون و ناوەرۆكى ئەو دەستەلاتداريە نەك تەنھا قەبوولى ناكات بەلكو دژايەتيشى دەكەتت. دەسەلاتدارنیش بەم كەردارە دەيانەويت بە ھيزبوونى خۆيان بنوينن و ئەو پەيامە بە گەل بەدن لە ئەگەرى ھەر جوورە نارزاي بوون و خۆپيشاندانېك دەر ئەنجامەكەى ئەوہ دەبيت. بۆ نمونە كۆمەلكۆزىيەكانى خەلخالى لە رۆژھەلاتى كوردستاندا كە بەو ئامانجە بوو و بە شىوہيېكى دېندانە وەحشەتېكى لە ناو كۆمەلگادا بلاو كەردەوہ. لە راستيدا ئاگادارى

نەراست و كارەساتى لېيكە وپتەوا. لېرەدا زياتر لەوہى كە لە سەر ترس و ھۆكارەكانى كە بابەتېكى دەرووناسى باس بکەين، بە گشتى لەسەر بەكار ھىنانى ئەم ترس و تۇقاندنە راوہستە دەكەين كە لە لايەن دەسەلاتدار و داگيركەرانەوہ بۆ لاوازکردن، كۆيلەکردن و گوپرايەل كەردنى مرؤفە بەرکار دەبريت.

سەرەتا بگريمەوہ بۆ دەولەتېكى بچووك! ئەو دەولەتە بچووكە بى ئەوہى بزائيت كە خزمەت بە سەرکوت كاريەكانى دەولەت دەكات. لېرەدا باس لە دەروونى كەردنى ترسە كە لە مندالاندا بە ريگەى بنەمالەوہ پيش دەكەويت. خيزان وەك دەولەتېكى بچووكە، كە ھەر لە سەرەتاوہ لە جياتى ئەوہى مندالان لە ھەر جۆرە مەترسى و پەلامارىك ئاگاداربكەنەوہ، بە بلاو كەردنەوہى ترس و تۇقاندن ھەولەدەدەن كە جەستەيوہ مندال بپاريزن، ئەوہ لە كاتېكدايە كە بىر لەئەوہ ناكانەوہ كە ئەو ترسە لە دەرووندا دەمىنيتەوہ و دەتوانيت لە داھاتوودا چ كارەساتېكى لى بکە وپتەوہ، وەك ترساندن لە شەو، ئاگر، ئاژەل، مرؤف و كۆمەلگا يان و... لە راستى خۆيدا ئەم شىوہيە لە ترساندن لەسەر ئىرادەى تاك كاريگەريكى نەرينى دەكات، واتا كەسايەتېكى بى ئىرادە درووست دەكات كە بەردەوام چاوہروانى لە دەرەوہ دەكات كە ھيزېك لە دەرەوہ بپاريزيت. واتە بە بى ھيزېك لە دەرەوہ ناتوانيت بژيت، لە ئەنجامدا بى ھيزى و ترس وا لە تاك دەكات كە خۆى لە ناو ناخيدا بخنكىنيت. وەك ئەو تاكەى كە



تىكۆشەننى ئاپتۇنى ھەر لە سەرەتايى سەرھەلداڭنەۋە بە باشى لەم شىۋە قىر كىرنى كۆمەلگا تىگەيشت و بۆ ئەۋەيش گەۋرە تىرىن تىكۆشەننى خۆى لەم بۋارەدا تەرخان كىرد. رىبەر ئاپتۇ لەم رەستەدا ئەم راستىيە بە باشى شىروەقە دەكات:

((كورد بوون تالە و ھەلاتن لىنى نامەردىيە))

راستى كورد دۋاى ۲۸ سەرھەلداڭنى يەك لە دۋاى يەك كە ھەر يەكەيان بە گەۋرە تىرىن قىر كىرنە كەنى مېژۋى مەۋقايە تى ئەژمار دە كىرىن كۆتايىيان پى دىت و ۋلاتىك كە بە سەر چۋار ۋلاتى داگىر كەردا دابەش كراۋە و كەسايە تىك كە بە ھەزاران جار پارچە پارچە كراۋە. باس لەۋ دىرەندايە تىيە و كارەساتە دەكات كە لە ناخى كورد دا بە دەروونى كراۋە، دىرەندايە تىيە كە كەسايە تىيە كەنى تا ئاستى دەركەۋتن لە ھەبوونى خۆيان ھىناۋە. بەلام ھەلاتن لىشى نامەردىيە، واتا ئەۋەى لە سەرەتايى ئەم بەرخۇدانەۋە ھەيە، زانا بوونى لەسەر ھۆكارە كەنى كۆمەلگۆزى

و زانابوون و تىگەيشتنى گەل لە ئەۋ شىۋە ھۆكمرانىيە، دەسەلات رووبەرۋى ھەلۋەشاندىنەۋا دە كىرد و بۆ ئەمەش بە شۋەيكى ھۆفانە سەر كۆتى گەليان كىرد. ئەۋ شىۋە كىردار و سىياسەتە لە ئىستايىشدا بەردەۋامە.

بلاۋ كىرنەۋەى مادەى ھۆشبەر، دىزى و بى ئەخلاقى لە ناۋ كۆمەلگا دا لە لايەن دەۋلەت ھەۋلەدەرىت كە بە ترساندىنى كۆمەلگا رەۋايە تى بە ناۋەندە لەشكرى و ھىزە دىرنە كەنى خۆى بدات. واتە رەۋايە تى بە دىرنە كەرى و بى ئەخلاقىيە كەنى پۆلىس و سوپا دەدات. يان لە شىۋەيە كى تردا بە تىكەدان و قۇرخ كىرنى ئابوورى لە لايەن سوپاى داگىر كەرى پاسدارن، كۆمەلگەى لە ناۋ گۆمى بىكارى و ھەژارى خنكاندوۋە. بەم شىۋەيە تاكە كان ناچار دەكات بۆ ئەۋەى لە برسېتىدا نەمرن، كۆيلە تى و نۆكەرى دەۋلەت و دەسەلاتى داگىر كە قەبوۋل بىكەن و بىنە خىزەت كەرى ئەۋ داگىر كەرى و خىانەت لە خۆى و گەل و ۋلاتە كەيان بىكەن. ئەۋەى شەرى تايبەت لىرەدا دەيكاتە ئامانچ ھىزى ئىرادە و ھەست بە ھەبوونى نەتەۋە كانە. بە ترساندىن و تۇقاندن لە رىگەى پەرۋەردە، بىنەمالە، راگەياندىن و ھتد... ھەۋلەدەت زۆرتەر تەشەنە بە ئەم چەكەى بدات و بەۋ شىۋەيە كۆمەلگا تۇشى دارمان دەكات. ئەۋەى بىتۋانى تىكەدەرى ئەۋ شەر و ترس و تۇقاندنە بىتەۋە، تىگەيشتن و تىكۆشەننىكى ئايدۇلۇژيانەيە كە تاك و كۆمەلگا بە پىشت بەستىن بە ئىرادەى گەۋھەرى رووبەرۋى ھەموو شىۋەيەكى شەرى تايبەت و ترس و تۇقاندن دەبنەۋە.

**بە ترساندىن و تۇقاندن  
 لە رىگەى پەرۋەردە،  
 بىنەمالە، راگەياندىن و ھتد...  
 ھەۋلەدەت زۆرتەر  
 تەشەنە بە ئەم چەكەى  
 بدات و بەۋ شىۋەيە  
 كۆمەلگا تۇشى دارمان دەكات**

خامنىھ كان و ئەردۇغانھ كان. كاتىك شىرىن بەو پەرى ئىمان بە ئازادى و مۇقايە تىھوھ سەربەرزانە بەرخۇدانى كرد و لە سىدارە نەترسا، كۆشكى خامنىھىكان روبەرووى دارنمان ھات و لە ناو گەلدا، ئەھوى زال بوو بە سەر دووژمندا سىبەرى پەلكەكانى شىرىن بوو و ئەھوى نەرىھى داگىركەرانى بە سەر گەلدا برى دەنگى زولالى فەرزاد بوو، كاتىك وانەى بوۇ مندالانى ولاتەكى دەگوتەھوھ. ئەھوى ترس و ھۇقىھەتى ھەيكەلى نارىكى داگىركەرانى رزاندا، سام وھەبىھەتى فەرھاد بوو كە تەنانەت ھەسرەتى ئاخىكىشى بە دلپانەھوھ ھىشتەھوھ، ئەھوى تارىكى ئەھو شەوگارى شكاند رووناكى روخسارى عەلى بوو.

وايە! ئىتر لىرە بەدواوھ داگىركەران تىكشكان و ھەولپان دا بە رەش كردن وسەركوتكارى رووبەرووى ئىرادى گەل بىنەھوھ و ھەولپاندا گەل و ئازادىخوزان لەم سەرچاھوى ژيانە دابىرن، چوۇ ئەھوى ئەھوان باش لىپى تىگەشىتن ئەھوىھە كە چەندە گەل لەم سەرچاھوى ژيانە ئاھو بخواتەھوھ ئەھوندە دەبىتە خاھەن ئىرادە و ئازادى.

لىرەدا ھەك ئەنجام ئەھوى رىبەر ئاپو بە گەلى كورد و ھەموو گەلانى ئازادى خوازى فىركرد ئەھوىھە كە ئازادى و ئىرادە بەند ناكرى. ئىرادە و ئازادى ھەك رووناكىھە لە ناھو تارىكىدا، ھىچ زىندان بەندىك تواناى بەندكردنى مۇقى ئازادى نىيە، ھەك ئەھوى لە ئىمرالىدا دەبىنىن بىر و رامانى رىبەرى ئازادمانە كە تا دىت زىاتر جىھان رووناك دەكاتەھوھ.

وترساندانەھە كە لە كۆمەلگى كوردىدا پىش خراھ و لە بەرابەر ئەھوشدا خۇراگى كردن تا بونىدانوھى كەسايەتىكى بە ئىرادە و كۆمەلگىكى بە ئازاد.

بە زانابوون لە مېژوو و ھەقىقەت پىناسەى راست و دروست بوۇ ژيان و مردن دادەنرىت. ئىرادە دىسان بە ھىز دەكرى و زانا بوون دەگەنىتە ئەھو ئاستەى كە ژيانەھوھ دەست پىدەكاتەھوھ.

لىرەھوھە كە ئىتر لە بەرامبەر دژوارترىن ئەشكەنجەكان، مەزلووم دۇغان خەتى بەرخۇدان ژيانە دەست پىدەكات وئەم بەرخۇدانە بە خەبرى و كەمال و عاكىف و عەلى و سارا بەھىتر دەبىت و ئەھ ھىلە بە خۇراگى مېژوو شىرىن، فەرھاد و فەرزاد و عەلى چاندى بەرخۇدان ژيانەى پەرە پىدا و بووھ گەورەترىن چەكى دەستى گەلان تا بتوانن داگىركەر و ئەقلىھەتى دەگىركەرى بروخىنن. ئەھ ھىلە ئەھوندە بە ھىزە كە زىلان دەتوانىت بوۇ ئەھوى كە گەلەكەى ئازادانە بڑى خۇى فىدا بكات. لىرەدا فەلسەھەى ژيانەھوھ ئاھو دەبىت. عەگىد و سىمكو بە چەكى گەورەى ئىرادەھوھ شەرىك سەردەخەن كە مېژوو بىك بە ئاگىرى تىككۇشان و بەرخۇدان دەنوسرىت.

گەل بەرخۇدانى و بەھىزى و بە ئىرادەبوونى خۇى بىنى، توانى درندەترىن دىوھەزمەى سەردەم (داعش) تىك بشكىنىت، لىرەدايە كە ئەھ جارە ترس پىچەھوانە دەبىتەھوھ، ئەھوى ئەمجارە چۆكى دەلەرزى و شەھو خەوى نابى داگىركەرانن، دىكتاتورەكانى سەردەم ھەك

A person wearing a dark, textured, possibly fur-lined coat is shown from the chest up, holding a rifle. The rifle has a wooden stock and a dark barrel. The background is a solid teal color with a subtle, repeating pattern of a stylized bird or leaf. The text is overlaid on the right side of the image.

گھریلا

راستی

ژیانہ

مجموعه‌ای از علم و اسرار جهان هستیست. ذات و جوهر علم نیز همانا پی بردن به اسرار و معنا و مفهوم هستی و کیهان است. هر ذره و کل که بینی، در پی یافتن حقیقت وجودی خود و کیهان بی کران است. علم، در ابتدای پیدایش بشر که تخمین می‌شود سه تا شش میلیون سال است که پا به عرصه‌ی کیهان نهاده است، با خطا و آزمون‌ها و پیشرفت‌هایش در دستان زن بود. زنی که با به دنیا آوردن هر طفلی، دانشش نسبت به اطراف و

دانشجو

به مثابه

انقلاب‌گر

ارتباط دانشگاه، دانشجو، جوان و علم، با انقلاب، روشنگری و پیشاهنگی در جامعه در زمینه‌های اخلاقی و سیاسی

قبل از هر چیز بایستی معنا و مفهوم علم را در معنای راستینش فهمید و سپس آن را بدون هیچ چشمداشتی در اختیار جامعه قرار داد. علم یکی از راه‌هایست برای رسیدن به حقیقت. مجموعه‌ای از دانش و آگاهیست که انسان را به یک حقیقتی واحد خواهد رساند. همانطور که علم مجموعه‌ای از دانش‌ها و آگاهی‌ها در هر زمینه‌ایست و واحد، حقیقت نیز واحد و



و افسانه‌هایی همچون گیلگمش (مرد، پادشاه) و الهه سترک یا اینانا، همچنین ماردوک و تیامات-الهه مادر بر این گفته صحنه می‌گذارد که نشانه‌هایی از جنگ مرد حسود و ظالم در برابر الهه زن بخشنده و آفریننده را به ما می‌دهد. رفته رفته با جدا نمودن زن و علم راستین و در ارتباط بودن آن با طبیعت و آزادی و جهانشمول بودن از طریق مرد ستمکار و حيله‌گر و تمامیت خواه، جامعه به سوی یک شیوه‌ی طبقاتی خاص رفت که نمونه‌ی اولین شکل دولت و جامعه‌ی طبقاتی آن را می‌توان در جامعه‌ی سومر دید. جدا نمودن علم از صاحب راستینش که همانا نقش محوریت کیهان هستی و طبیعت را داشت کم کم به سوی یک گرایش تک تیپ گرایانه‌ی علم و و جوهره‌ی آن می‌رفت که تا به امروز نیز ادامه دارد و به شکلی از دین و آیین در آمده است که گویی به جز گفته‌ها و آیه‌هایش هیچ دانشی دیگر برای بیان حقایق و رسیدن به جوابهای علمی و فلسفی وجود ندارد. این شیوه‌ی پسرقت‌گرایانه که با

**هیچ دانشی دیگر برای بیان حقایق و رسیدن به جوابهای علمی و فلسفی وجود ندارد**

کیهان بیشتر میشد. چون نیاز آن بود و آن همه پیشرفت و دانش نیز به دلیل در ارتباط بودن زن و جامعه‌ی انسانی با طبیعت بود. این زندگی که سرشار از علم و پیشرفت بود زمینه‌هایی را برای تفکر بهتر جامعه نسبت به اطراف خود و کیهان هستی فراهم می‌کرد و زندگی ای راستین را دست و پا می‌کرد که باز تعریف آن در دنیای واقعی نیز خود را با دیالکتیک جهان هستی همراه و عجین می‌کرد. از همان اوایل پیدایش بشر در سیاره‌ی زمین این روند زندگی ای آزاد ادامه داشت تا سه‌هزار سال قبل از میلاد و آن نیز مصادف بود با پیدایش مرد حسود و تمامیت خواه نسبت به دانش و علم و آگاهی‌هایی که در دستان زن بود. دوره‌ای بود که مالکیتی به نام خانواده‌گرایی پیدا شد و رفته رفته نیز زندگی ای کومینال و در ارتباط با طبیعت و عدالت تبدیل به زندگی ای خصوصی و قطع ارتباط با طبیعت و آزادی بود که مرد شامان و حسود و حيله‌گر در آن زن و بچه را همچون دیگر یافته‌ها و ابزارها ملک خود می‌دید. این دوره نیز به لحاظ علم باستان‌شناسی و تاریخ دوره‌ی العبید نام دارد. میتولوژی‌ها

بخش‌های علم جدایی قائل خواهد شد. گویی که سیاست با فیزیک، شیمی، ریاضی و دیگر بخش‌های علم ارتباطی ندارد در حالیکه تفسیر آناتومی بدن انسان از طریق بخش‌های نام برده ممکن است و خود انسان نیز به لحاظ اجتماعی که موجودی سیاسی است و اگر معنای درست سیاست که مدیریت باشد را گفته باشیم و انسان نیز قدرت درک، تحلیل، تصمیم، مدیریت و چگونه زیستن خویش را بفهمد و همواره در تکاپوی معنا بخشیدن به فیزیک، جسم و ماده‌ی خویش باشد و همه‌ی این آمار و ارقام و تحلیل‌ات را در کنار همدیگر قرار دهد، پس در میابیم که هیچ کدام از بخش‌های علم جدا از هم نیستند و همیشه در ارتباط با یکدیگر خواهند بود و علم و حقیقت واحد بوده و جدا از هم نیستند. انسان نیز در پی یافتن حقیقت از طریق علم است. حال سیستم دولت-ملت اشغالگر و فاشیست جمهوری اسلامی ایران نیز دانشگاه‌ها را همچون محافل ایدئولوژیک خود نظیر مساجد به محفلی برای جولانگه مشروعیت دهی به سیستم واپس‌گرایانه‌ی خود تبدیل کرده که این شیوه‌ی رفتاری را نیز در همه‌ی سیستم‌های جهانی در هر کشوری که ادعای دموکراسی بی حد و مرز را دارد نیز در جریان بوده و هست. این خود باعث آن شده است که محفل‌هایی علمی که دستاوردهای جامعه هستند نظیر دانشگاه‌ها، به بیراهه کشانده شوند و افرادی که در جامعه به منظور کسب

ذات و هدف علم که همانا رسیدن به معنای حقیقی زندگی و چستی کیهان هستی‌ست در تناقضی مشهود و غیر قبل انکار وجود دارد، تا به امروز ادامه داشته و آن را نیز علم‌گرایی یا پوزتویسم می‌نامند. پوزتویسم یا علم‌گرایی به صورتی در آمده است که علم را به صدها بخش و عنوان تقسیم و جدا نموده است. در هر بخشی از علم، تحقیقاتی بخصوص و در ارتباط با موضوعی خاص، تحقیقات تئوریک و میدانی صورت گیرد و باعث پیشرفت علم در آن زمینه گردد و به جامعه و سبک و سیاق زندگی جوامع انسانی رونق بخشد و در اختیار همگان قرار گیرد در تناقض با ذات علم نیست، ولی همان بخش بخصوص از دیگر بخش‌ها و رشته‌های علمی جدا گردد و به انحصار سیستم‌های دولتی و خصوصی درآید دیگر آن علم نیست علم پرستی یا پوزتویسم است و هدف از به کارگیری آن نیز تنها برای برآورده سازی نفع و سود شخصی و چپاولگران رنج و سرمایه می‌باشد که امروزه محافلی همچون دانشگاه‌ها در زیر نام و روپوش علم در حال گسترش دین پوزتویسم و مذاهب آن هستند. این مهم نیز به دلیل جدا نمودن علم در ارتباط با طبیعت از صاحب اصلی آن یعنی زن-الهه آفرودیت می‌باشد. چون علمی که در ارتباط با طبیعت نباشد دیگر از جوهره و از هدف اصلی که رسیدن و پی بردن به حقیقت وجودی خود و کیهان هستی است فاصله خواهد گرفت و برای همیشه بر همه‌ی

دانشجوهای جوان انقلابی از فضای انقلابی دانشگاه‌های آن دوره نظیر سالهای ۱۹۶۸ میلادی متاثر شد و طولی نکشید که به حقیقت اشغالگری کوردستان پی برد و این نیز باعث شد تا برای رهایی ملت کورد و درون آن برای رهایی زن چاره‌ای بیابد. در نهایت نیروی جوانی و روحیه‌ی انقلابی رهبر آپو که در تکاپوی رهایی و رسیدن به حقیقت بود، به تاسیس حزب کارگران کوردستان پ.ک.ک انجامید و در درون حزب و انقلاب کوردستان نیز انقلابی دیگر تحت نام انقلاب زن را به ارمغان آورد. انقلاب زن در درون انقلاب کوردستان به اوج خود رسید. رهبر آپو برای شکل و فرم دادن انقلاب زن، علم ژنولوژی یا زن‌شناسی را پیش کشید و توسعه بخشید. دلیل آن نیز این بود که مرد حيله گر و ستمگر علم راستین در ارتباط با طبیعت و کیهان هستی را از صاحب اصلی آن یعنی زن- الهه آفرودیت دزدیده بود که نهایتاً در قلب اروپا به علم پرستی یا پوزتویسم تغییر و تحریف شد. رهبر آپو نیز این مسئله را به خوبی تشخیص داده و برای چاره‌یابی آن به عمق تاریخ، متولوژی، فلسفه و علم رجوع نمود و جایگاه اصلی زن را با گذار از پنج هزار سال ذهنیت مردسالار دولت‌گرا، حسود و تمامیت‌خواه به وی باز گرداند. زن‌های فداکار و انقلابی گریلا همچون شهید زیلان (زینب کناجی)، شهید بیریتان (گولناز کاراتاش) و شهید سارا (سکینه جانسز) در کوهستانهای آزاد کوردستان

علم و خدمت به جامعه‌ی خود پا به آنجا می‌نهند تباه شوند و در پیش روی یک سیستم بروکراتیک ضد علمی قرار گیرند که در زیر نام علم، درجه بندی و رتبه بندی شده است و هرچه بیشتر خوش خدمتی شود درجات علمی بالاتر می‌روند تو گویی که در پادگانی نظامی قرار داری و با بالا رفتن خوش خدمتی‌ها درجات روی دوش نیز بالاتر می‌روند، آن نیز در صورتی خواهد بود که هیچ تخلفی در قبال سیستم بروکراتیکش انجام نداده باشی. یعنی اگر روشنگری در جامعه شناسی انجام داده باشی و حقیقت سیستمی جانی و درنده خوی را برملا سازی از دانشگاه اخراج و درجات علمی و زحمات چندین سالهات را باطل می‌نماید در حالی که هیچ مشروعیتی از جانب جامعه برای این کار ندارد و نخواهد داشت. چون دانشگاه‌ها جایی بودند برای تغییر و تحول و انقلابات فکری در درون هر دانشجو که آن را تبدیل به پیشاهنگی اخلاقی و سیاسی می‌کرد. **انقلابیونی همچون فرزاد کمانگرها، چگواراها و گلسرخی‌ها در آنجا پا به عرصه سیاست و زندگی ای آزاد گذاشتند و انقلابات دانشجویی نظیر سالهای ۱۹۶۸ دانشگاه سربین فرانسه و روزهای انقلابی در ایران تحت نام ۱۶ آذر رقم زده شدند که ثمره‌ی دانشگاه‌ها و دانشجوهای انقلابی بودند.** رهبر آپو نیز همانند همه‌ی

آرام و همه‌گیر در جریان است و از دستاوردهای خود دفاع می‌نماید و یک قدم هم پا پس نخواهد کشید تا اینکه روزی به ثمر نشیند. نقشی که بایستی دانشجو در محفلی همچو دانشگاه داشته باشد نقشی پیشاهنگ و انقلابی در همه‌ی زمینه‌هاست. سیستم دانشگاه‌ها امروزه در سراسر جهان به یک شیوه هستند. یعنی شیوه‌ی

## دانشگاه کردستان



بروکراتیکی که در ادارات و ارگانهای نظامی قرار دارند و نقش آنها مشروعیت و ماندگاری دولت‌ها در شکل‌های متنوع سرمایه‌داری است و در درون سیستم آن انباشت سرمایه و قدرت صورت می‌گیرد، در درون دانشگاهها نیز همان سیستم بروکراتیک و انباشت وجود دارد، انباشت آن نیز از نوع علمی است. یعنی نقش استاد و

و آکادمیهای علمی و فلسفی رهبر آید، آموزش‌های زندگی راستین را فرا گرفتند و با تلاش و کوششی بی‌همتا به سیستم و ارتش مختص به زنان آزاد کوردستان دست یافتند. این واقعه مهم برای اولین بار در تاریخ انقلاب‌های جهان در حال رخ دادن بود و به واقعیتی جهان شمول تبدیل شد و هنوز در یک ماراتون پایاپای با نظام سرمایه‌داری و واپسگرایی مردسالار می‌باشد.

همین جانفشانی‌های فدائیان آپویی و گریله‌های آپویی فلسفه‌ی زن ژیان ئازادی ( زن زندگی آزادی) به هر چهار بخش کوردستان اشاعه یافت و همین نیز باعث شد تا در هنگام به خاکسپاری ژینا امینی زنی از دیار شرق کوردستان، سقز، در پایتخت نظام مردسالار و واپسگرا که به دست جمهوری اسلامی اشغالگر و فاشیست ایران به شهادت رسیده بود، شعار زن زندگی آزادی سر داده شد و یکباره این شعار انقلابی در سراسر ایران و شرق کوردستان پخش شد و همه‌ی ملت‌های تحت

اشغالگری ایران حول آن جمع شدند و انقلاب زن ژیان ئازادی شروع شد. اولین ارگان و مکان نیز که به پیشواز این انقلاب شتافت دانشگاه تهران بود. سپس دیگر دانشگاه‌ها و سایر شهرها و مناطق دیگر به این انقلاب پیوستند گرچه این روزها تب و تاب روزهای اول شروع انقلاب را ندارد ولی به شیوه‌ای



تمام مزایای مادی و معنوی برای اساتید و هیئتهای به اصطلاح علمی دانشگاهاست. این در حالیست که اگر دانشجویی در درون دانشگاه نباشد نه دانشگاه و نه استاد پیرسالار آن معنایی دارد. اگر کارگران تنها رنج دست و عرق ریختن آنها به یغما میرود، دانشجو هم رنج و هم علم آن به یغما میرود. دانشجو کارگری چهارفصل است که در تابستان تحت کارهای کارآموزی در کارگاهها و آزمایشگاههای خصوصی و دولتی کار میکند که این نیز طرح و پروژه‌ای است از جانب سیستم آموزشی آمریکا طراحی شده است و یا تحت کارگری ساده کار میکند تا خرج تحصیلاتش را در پاییز و زمستان بدهد. اگر هم دانشجویی اختراع و دست آوردی هم داشته باشد در درون سیستم جمهوری اسلامی اشغالگر ایران جایگاهی ندارد مگر آنکه شان و منزلت و قلم خود را به آن بفروشد.

**سیستمهای دانشگاهی اروپا و آمریکا و دیگر نقاط جهان که تمثیلت همان دولتها را میکنند برای خرید رنج و دست آورد دانشجو همه در صدند که دانشجو را با چند دلاری بخرند و یا به اصطلاح بورس نمایند که این خود نیز به دور از هر اخلاق علمی و انسانیت است.**

چون دانشجویی که در سرزمین خود به دنیا آمده و آن همه رنج و مشقتی که مادر برای بزرگ کردنش متحمل میشود و همچنین

دانشجویی یا معلم شاگردی که گویی شاگرد و دانشجو چیزی نمیدانند و تنها استاد و هیئت علميست که دارای علم است و او نیز لطف میفرمایند که آن را به شاگردان خود ببخشند. این نیز فاصله‌ای فاحش را در بین دانشجویان و رهروان علم ایجاد میکند. دلیل آن نیز وجود جهانی‌بینی پیرسالاری و از بالا نگاه کردن افراد به اصطلاح استاد و دارای علم نسبت به دانشجویان در حال تکاپو و جستجوگران حقیقت است. در حالی که اگر به درون دانشگاهها رجوع شود و دستاوردها را نگاه کنیم که از کجا سرچشمه میگیرند، خود دانشجویان میباشند. چون تحقیق و دستاوردهای آن به دست دانشجو انجام میشود و داده و آمار و ارقام همه و همه با زحمات خود دانشجو به دست می آید و نقش استاد نیز نگاه به آمار و ارقام و تائید آن است و گاه گذاری نیز راهنمایی‌هایی از جانبشان صورت میگیرد نه به این خاطر که نقش و زحمتی در آن داشته باشند بلکه تنها به این خاطر است که حقوق و مزایای ماهیانه‌یشان را به یک شیوه‌ای حلال کرده باشند. با هر تحقیقی که انجام میشود و یا پایان نامه و تز دکترایی که در تحصیلات آکادمیک در مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکترا توسط دانشجویان انجام میشود و در طول انجام آنها نیز چه رنجهای که کشیده میشود، تنها چیزی که نصیب دانشجو میشود رنجهای و کاغذی که نشان دهد ترفیع مدرک علمی گرفته‌ای ولی از سوی دیگر

با خلاقیت و ایده‌های خود پشتیبان شهدای انقلاب بودند و سرودها و ترانه‌های انقلابی را برای آنها سرودند. شکی نیست که دوباره دانشگاهها در ایران و شرق کوردستان آن نقش اخلاقی و سیاسی خود را باز خواهند یافت همانطور که در جریان انقلاب ژن ژیان نژادی نقشی انقلابی را ایفا نمودند و همچنان نیز در حال ایفای آن هستند.

جامعه‌ای که در رساندن وی به آن مقطع علمی از رفته‌گری که محیطش را پاکیزه نگه داشته، راننده تاکسی ای که وی را به مدرسه و دانشگاه رسانده تا ناوایی که با نانش شکمش را سیر کرده، همه و همه‌ی افراد جامعه‌ای که به آن تعلق دارد و در آن جایگاهی که قرار دارد نقش داشته است را در چند دقیقه و با چند دلاری میخرند و از دست آوردها و رنجهایش سود میبرند. ولی اگر همان دانشجو در سرزمین خودش محیط برایش فراهم شود به همراه دیگر افراد جامعه میتواند زندگی را رونق بخشد. در چنین شرایطی است که دانشجویان بایستی انقلابی عمل نمایند و راه کسانی همچو کمانگرها و گلسرخی‌ها را ادامه داد و همچو جوردانو برانو هرگز به علم و حقیقت خیانت نکرد و پیشاهنگ بشریت بود تا اینکه به آزادی کل انسانها دست یافت. به خصوص اگر زن بود و نقش محوریت طبیعت و جهانشمول بودن را داشته باشی. چون کم نبودند دانشجویان انقلابی همچون نسرین قادری که در جریان انقلاب زن زندگی آزادی به جرم داشتن دانش، حقیقت و اندیشه‌های انقلابی از سوی رژیم دیکتاتور و اشغالگر ایران به شهادت رسید. دلیل به شهادت رساندن زنان و جوانان دانشجو همچنین زنان و جوانان انقلابی و میهن دوست آن بود که خیال گشتن به دنبال حقیقت و رساندن جامعه به آن را در سر داشتند. دانشجویها و دانش آموزان در جریان انقلاب



نرم، از طرفی خشونت عریان، قتل در ملاء عام، شکنجه، اعدام و اقدام به معلول نمودن معترضان از راه کارهای رایج دولت در مقابل جنبش انقلابی ملت‌های ایران بود.

یکی از وجه‌های نظام دولت-ملت قانونی کردن وحشیانه‌ترین عملکردهای رژیم‌های سیاسی است که حتی در دوران باستان نیز رایج نبوده‌اند. نظام دولت-ملت چنان رژیمی است که به مرور زمان روش‌های وحشیانه را روا جلوه می‌دهد، چنان در رسانه‌ها آن را پوشش و جلوه می‌دهد که در افکار عمومی عادی شود تا برای مدت مدیدی از آن استفاده کند. هرچند نبرد در خیابان‌ها اتفاق می‌افتاد، ولی میدان نبرد واقعی در رسانه‌ها بود. هم رژیم و هم قدرت‌های متخاصم رژیم ایران برای این نبرد هزینه‌های کلانی صرف جنگ رسانه‌ای نمودند. چون تا حدی هم پیروزی و شکست هر یک از این قدرت‌ها بستگی به عملکرد موفقیت‌آمیز آنان در حوزه‌ی رسانه‌ای داشت. در نبردهای عصر ما قدرتی که قادر به کنترل و جهت‌دهی اذهان عمومی باشد، برتری جنگ را به دست دارد و می‌تواند با تکیه بر این ابتکار عمل جنگ میدانی را هم به دست بیاورد.

اما این فقط نمای کار است، پشت پرده جهان دیگری پنهان است که حال ما از روایت‌گران خود این رویدادها می‌شنویم یا شاید برخی از این روایت‌ها را هرگز نشنویم و همچنان به

بیش از یک سال از جریان انقلابی در جامعه‌ی ایران می‌گذرد و هنوز هم آتش زیر خاکستر همچنان پابرجا است. به نوعی تاریخ تمدن عبارت از انقلاب، تغییر و دگرگونی رژیم‌های گوناگونی است که همیشه سعی نموده‌اند جوامع را تحت شدیدترین راه‌کارهای وحشیانه سرکوب نمایند. رژیم جهت سرکوب، ایجاد رعب و وحشت دست به هر کاری زد، تمام نیرویش را به کار گرفت تا چنان وانمود کند، خیزش ملت‌های ایران را سرکوب نموده و وضعیت تحت کنترل است. رژیم اعتراضات دمکراتیک ملت‌های ایران، زنان و جوانان را به عنوان «آشوب یک مشت اغتشاشگر» معرفی کرد. از وجه‌نظر رسانه‌ای انقلاب را خار، دسیسه و توطئه‌ی قدرت‌های خارجی قلمداد نمود و از این رو می‌خواست چنان جلوه دهد که این اعتراضات مشروعیتی ندارند. این در حالی بود که اعتراضات اثبات می‌کردند که خود رژیم با مشکل ژرف مشروعیت مواجه است. پس از مدتی نبرد بین رژیم و مردم، مبدل به نبرد مشروعیت شد. از طرفی جنگ رسانه‌ای، روانی و



# جنایات مرموز

به شکل غیرعادی یا خودکشی کرده‌اند و یا اینکه مرده‌اند. ولی در رسانه‌ها به عنوان «خودکشی» پوشش داده می‌شوند. این در حالی است که حتی خودکشی‌های عادی نیز، هیچ وقت عادی نیستند و علل سیاسی و اجتماعی دارند. آنچه ما به عنوان خودکشی غیر عادی در نظر داریم، مواردی هستند که پس از بیرون آمدن از زندان اتفاق افتاده‌اند و ما این موارد را «جنايات مرموز» نام نامگذاری کردیم.

اساساً باید به راه و روش‌های تنبیه اجتماعی و عمومی رژیم پرداخت که طی هر مقطعی حالات جداگانه و متغییر به خود می‌گیرند. به عنوان مثال می‌توان از «مسموم سازی» دختران راهنمایی و دبیرستانی طی خیزش دمکراتیک مردم ایران به عنوان یکی از وحشیانه‌ترین روش‌های حکومتی نام برد. اساساً با این روش رژیم کل جامعه‌ی ایران را تهدید به مرگ و کشتن کرد. اما با نشان دادن قشر وسیع دختران راهنمایی و دبیرستانی که از نظر اجتماعی، فرهنگی و مذهبی از حساس‌ترین اقشار جامعه محسوب می‌شوند.

**عموماً از نظر جامعه‌شناختی جوانان از با ارزش‌ترین سرمایه‌های یک جامعه محسوب می‌شوند. در عین حال حساس‌ترین و آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه هستند که در مقابل رژیم‌های سرکوب‌گر، اغلب تداعی‌گر بچه‌آهوی اسیر در پنجه‌ی مرگبار گرگ می‌باشند. گرگ جهت به تسلیم وا داشتند مادر آهو، بچه آهو را**

عنوان راز در دل تاریکی باقی بمانند. رژیم چرا خطوط اینترنتی را مسدود نمود؟ چرا در اولین فرصت سعی کرد دسترسی مردم را از رسانه‌ها غیرممکن سازد؟ چرا این مورد را یک مورد استراتژیک در نظر گرفت؟ چرا موبایل و دوربین یکی از بزرگ‌ترین سلاح دمکراتیک مردمی بود؟ تمام این‌ها نشان می‌هند که حوزه‌های مبارزات مردمی با رژیم‌های سرکوب‌گر و غیره دمکراتیک تغییر نموده است.

با اینکه فن‌آوری در قرن ما به سرعت در حال پیشرفت و تمام حوزه‌های حیات اجتماعی را در بر گرفته است، ولی این چیزی از وضعیت حیات مشقت‌بار مردمی نمی‌کاهد. فضای دمکراتیک‌تر و مسالمت‌آمیزتری از جهان نمی‌سازد؛ برعکس با پیشرفت هرچه بیشتر فن‌آوری، خشونت‌های دولتی، فقدان امنیت حیات اجتماعی، فردی و حتی زیست‌محیطی بیشتر و حادثه‌ها به نظر می‌رسند. چون جهان برای همیشه در حال تغییر است. تغییری که سرشار از ابهام و گنگی است و هیچ روزنه‌ای امیدی در چشم‌انداز مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و در جهت بهبود حیات انسانی وجود ندارد. جنگ اسرائیل-حماس نشان داد که انسانیت در حال مرگ است و می‌رود تا به خودکشی اجتماعی ختم شود! انسانیت با این راه‌کارها در حال خودزنی و خودکشی است.

هرچند تمام این‌ها ارتباط تنگاتنگی با مطلب ما دارند، اما موضوع اساسی ما نیستند، چون می‌خواهیم در این نوشتار به چیزی اشاره کنیم که اصلاً عادی به نظر نمی‌رسد و یا اینکه در تلاشیم تا خویش را از تاثیر «عادی جلوه دادن چیزهای غیر عادی» دور نگهداریم. اساساً می‌خواهیم به «مرگ مرموز» افرادی پردازیم که پس از آزادی از زندان،

روانی کرده باشد. یا اینکه با هتک حرمت آنان را ناچار به پذیرش درخواست‌های خود کرده باشد. زیرا بسیاری از جوانان پس از اینکه سالم از زندان بیرون می‌آیند، خودکشی می‌کنند. یا بهتر بگوییم، توسط رژیم اما خودکشی می‌کنند. معمولا نباید این گونه موارد را «خودکشی» نامید. این خودکشی نیست، بلکه جنایت دولتی است. هرچند آمار دقیقی در دست نیست، ولی شمار زیادی از این جوانان که اغلب دانشجو هم بودند، بدین شکل به قتل رسیده‌اند.

اساسا «خودکشی» اصطلاحی نسبی است. عموما انسان به عنوان یک موجود اجتماعی و سیاسی تعریف شده است. یعنی حیات فرد در جامعه، شامل کنش و واکنش‌های پیچیده‌ی بسیاری است که به سهولت نمی‌توان سیر آن را پیش‌بینی نمود. پیچیده‌تر از آن است که بتوان هر کنش و واکنش را به طور دقیق محاسبه کرد و سنجید. به عنوان مثال هیچ یک از رویدادهای خودکشی و یا خودسوزی نمی‌توانند عاری از علل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی باشند. حتما یکی از این عوامل در خودسوزی و خودکشی افرا دخیل هستند. هرچند ظاهرا این خود شخص است که دست به خودکشی و خودسوزی می‌زند، اما عوامل پشت پرده که وی را وادار به این عمل نموده‌اند، هیچ یک فردی نیستند. بلکه اغلب اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌باشند. در عادی‌ترین تحلیل می‌توان مسئله را این گونه تشریح نمود. حال اینکه در ایران رژیم سرکوبگر با ایدئولوژی افراطی حکمرانی می‌کنند. در شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود ایران، نمی‌توان هیچ رویدادی را عادی تلقی نمود. تمام رخدادهای اجتماعی قطعا جنبه‌ی سیاسی و قانونی دارند. یعنی در کل این رخدادهای به نوعی پای رژیم

گاه در میان منگنه‌ی پنجه‌هایش می‌فشارد و گاه سست می‌کند و بدین شکل صبر و قرار از مادر آهو می‌رباید. مادر آهو در اوج درماندگی و بیچارگی از دور با نگاهی رمیده نظاره‌گر بچه‌اش در میان پنجه‌های مرگبار گرج است و کاری از دستش بر نمی‌آید. در این حالت مادر آهو هر کاری برای نجات فرزندش از میان پنجه‌های مرگبار گرج انجام خواهد داد. حتی اگر به قیمت جانش تمام شود. گرگ‌ها بسیار نیک از این نکته ضعف آهوها آگاه‌اند و به خوبی از آن نهایت استفاده را می‌برند. اما گرگ‌های حاکم بر جامعه‌ی ایران، قصد بدتری از خوردن دارند، آن‌ها به خوردن کفایت نمی‌کنند، بلکه از مادر آهو می‌خواهند که تسلیم گرج شود، به این شکل شاید بچه آهو را رها کند.

اقدامات رژیم در راهنمایی و دبیرستان‌های سرتاسری دخترانه‌ی ایران، چیزی جز داستان گرج و آهو نبود. ولی این کل ماجرا نیست. گمان می‌رود که رژیم شمار زیادی از جوانان را در پروسه‌ی بازجویی و شکنجه، با راه‌کارهای مختلف دچار اختلال روحی-



می‌رسد.

به عنوان مثال در اعتراضات و در بسیاری از موارد، نه خود زنان را بلکه چشم آنان را هدف قرار می‌دادند. در حالیکه می‌توانستند به آسانی آنان را بکشند. چرا؟ چون معلول کردن، آنهم از ناحیه‌ی چشم، تاثیر روحی-روانی بلندمدت‌تر و موثرتری می‌تواند داشته باشد و هزینه سیاسی کم‌تری هم برای رژیم دارد. این گونه به کل جامعه پیام می‌دهند، شما را کور خواهیم نمود. آیا

واقعاً مردن بهتر است یا از دست

دادن بینایی؟ اغلب انسان‌ها

مردن را به جای کورشدن

ترجیح می‌دهند. این

یک روش برگزیده

است، نه اینکه

تصادفا انسان‌ها

در وسط خیابان

کور می‌شوند. نه،

این روشی است

که نیروهای ضد

امنیتی رژیم آن را

جهت انجام سرکوب موثرتری

برگزیده‌اند. ایجاد اختلال روحی-

روانی در افراد دستگیر شده، می‌تواند از اعدام

آن‌ها موثرتر باشد. اما از نظر قانونی این می‌تواند

برای رژیم دردسرافزین واقع گردد. به همین خاطر

باید به شکل غیر قانونی انجام شود.

یکی دیگر از روش‌های روحیروانی ایجاد شک و

اختلاف در بین افراد دستگیر شده با خانواده،

دوستان و رفقای فرد دستگیر شده است. رژیم با

ایجاد شک و اختلاف میان افراد بازداشت شده و

تمام ارتباطات اجتماعی وی، موفق به کاری می‌شود

در وسط است و رژیم به صورت مستقیم یا غیره مستقیم دخیل است. به همین جهت به‌غیر از کشتار و قتل‌های علنی، بخش عظیمی از کشت و کشتارهای جامعه ایران هنوز هم مرموز و ناشناخته مانده‌اند. هرچند مقامات دولتی بحث از گروه‌های «اختیار به دست» و خودسر می‌کردند و علناً به ارتباط رژیم با این رویدادها ناخواسته اعتراف نمودند، ولی هنوز هم خط و ربط‌های این گونه موارد نادانستنی است.

چرا رژیم بعضی از

جنایات را علنی

نمی‌کند؟ در حالیکه

مسئولیت بسیاری از

جنایات‌های خیابانی را

پذیرفته، چرا برخی‌ها

را همچنان مرموز

باقی می‌گذارد؟

شکی نیست که

رژیم در مرموز ماندن

این گونه جنایات هدف

خاصی را پیروی می‌کند.

این یکی از ریشه‌ای‌ترین و

عمومی‌ترین ویژگی‌های دولت-

ملت است. زیرا می‌خواهند به دولت-ملت

جلوه‌ای آسمانی و عرفانی ببخشند و آن را

به عنوان نماینده‌ی خدا بر روی زمین جلوه دهند.

تا از این طریق حاکمیت خویش را بر روی جوامع

قوی سازند.

برای همین رژیم مرموز نگهداشتن برخی از

جنایاتش را ترجیح می‌دهد. زیرا به این صورت

بیشتر ایجاد رعب و وحشت می‌کند. اسرارآمیز

جلوه می‌دهد و به این شکل ترسناکتر به نظر

**در شرایط سیاسی، اجتماعیه و فرهنگیه موجود ایران، نه‌توان هیچ رویدادی را عادی تلقیه نمود. تمام رخدادهای اجتماعیه قطعاً جنبه‌ی سیاسیه و قانونیه دارند.**

از رگ و ریشه‌های رژیم، استراتژی، تاکتیک، فنون و راه و روش‌های مختلف رژیم را باید از سیر تا پیاز بدانند. بدون شناخت دشمن، نمی‌توان دشمن را شکست داد. آنانی که شناخت کافی از دشمنانشان داشته باشند، و شناخت کافی هم از جنبش خودشان داشته باشند، شکست ناپذیراند. شناخت دشمن پنجاه درصد از موفقیت است، پنجاه درصد دیگر آن بستگی به شناخت شما از اندیشه، استراتژی، تاکتیک، راه و روش‌های جنبش خود شما دارد. و بستگی به خلاقیت شخصی شما در حوزه‌های تئوریک و پراکتیک دارد. اما از همه مهم‌تر ایمان به پیروزی است!



که با کشتش هرگز نمی‌تواند به آن نتیجه دست پیدا کند. در کردستان استفاده از این روش بسیار رایج است. با ایجاد فتنه خانواده‌های میهن‌دوست را از داخل به جان هم می‌اندازد. فتنه‌گری یکی از اساسی‌ترین روش‌های نتیجه‌بخش دست رژیم در سرکوب خیزش‌های انقلابی و اجتماعی است. کاری می‌کند که مادر از فرزندانش شک کنند، همسر از همسرش شک کند، برادر از خواهرش شک کند و حتی فرزند از والدینش شک کند. ایجاد شک، یعنی ایجاد شکاف و ایجاد شکاف به معنی مهیا شدن فرصت جهت [سوء] استفاده‌ی مستقیم رژیم است و کل این‌های یعنی مدیریت بحران و جنگ روحی-روانی که رژیم بر جامعه تحمیل می‌نماید. یعنی باید جوانان آگاه باشند که با رژیمی سروکله می‌زنند که تا سر استخوان مسلح به ابزارهای جنگ روانی است. جنبش، گروه و افرادی که شناختی کافی از ساختار، ماهیت و راه روش‌های رژیم حاکم بر ایران را نداشته باشند، به آسانی قربانی این بازی‌ها و دسیسه‌های آن می‌شوند که حتی برخی‌ها نمی‌دانند از کجا بر آنها ضربه وارد شده است. وقتی شما بدانید از کجا ضربه خورده‌اید، برای بار دوم اجازه به تکرار این کار نمی‌دهید، ولی رژیم اغلب اجازه نمی‌دهد راه و روش‌های مورد استفاده فاش شوند و همچنان این روش‌ها را مخفی نگه می‌دارد. به نوعی مرموز نمودن رویدادها بر بزرگواری و ابهت رژیم می‌افزاید و یا بهتر است بگویم چنان تصویری وجود دارد، حال اینکه حتی اگر چنان هم تصور کنند، حقیقت همیشه در پشت ابر نخواهد ماند... جوانان باید بسیار آگاهانه با جنگ ویژه برخورد نمایند، باید اول دشمن را شناخت. آن هم شناخت

# یک سال گذشت!

قسمت ۳





## گرگ و میش

تاریخ ۱۲، ۷، ۱۴۰۱ مکان: خیابون  
 های تاریک و دودی

می گیرد. آری این بار حق نفس گرفتن را از ما ستانده اند. آدرنالین سلول به سلول بدنم را گرفته بود و فریاد و شعار هایی که با دیدن سر سیاه های نفرین شده سر به آسمون می کشید. از طرف سرباز های سیاه با باتوم، تفنگ ساچمه ای و گاز اشک آور با دسته دسته موتور دور ما را می گرفتند یا با پهباد بالاسرمون ویراژ می دادند. نقطه به نقطه شهر قیام بود. جوان هایی که انتقام، سفیدی چشمامون را به رنگ بدل کرده بود و شجاعت و وحشت هر دو باهم یکی شده بودند و در دست هایشان تیکه های آجر ساختمانی و مولوتوف های دست ساز، نشان از اراده سر به فلک کشیده آن ها بود. دیگر

صبح که بیدار شدم بوی فلفل هنوز توی سرم بود. صحنه های قیام از جلوی چشمم پاک نمی شد. بدون هیچ حرکتی باز چشمامو بستم و تمام صحنه های دیشب و به یاد آوردم؛ جوان هایی که با سر و صورت گرفته شده مولوتوف پرتاب می کردند. تعداد ضربان های قلبم در دقیقه که به چند صد رسیده بود، بوی دود گاز اشک آوری که حق نفس کشیدن را از آدم



می خواست از ته دل انتقام آن هم شکنجه را از آن شغال ها بگیریم اما همان زمان نیز نمی خواست توی دردسر بیافتیم، با همه اینها وارد اتاق شد و با دیدن وسایل نخست از جسارت ما تعجب کرده بود، سپس بعد از چند لحظه تشویقمون کرد به ساخت مولوتوف و شیوه صحیح مقدار بنزین و

می توانستم بفهمم که چیزی واسه از دست دادن ندارند. وقتش رسیده بود.

دیر شده بود، باید می رفتیم بنزین را آماده می کردیم و بقیه وسایل را می آوردیم، بعد از خوردن چندتا بیسکویت و چای و سیگار لباس هامونو پوشیدیم و با شیوه ای کاملا استتار توی ماشین منتظر ماموا بودیم و هیجان داشتیم که مشکلی پیش

نیاید، بعد از گرفتن بنزین برگشتیم خونه نیوشا. در زیرزمین خونشون

بنزین و لاستیک و شیشه های نوشیدنی را بجا گذاشتیم. خونه نیوشا طبقه سوم آپارتمان بود و پنجره ای بزرگ رو به بیرون داشت که انسان می تونست به هر جایی دید داشته باشد، ما نیز از این مزیت برای کنترل در دور خود استفاده می کردیم. امروز هدف خودمونو را معلوم کرده بودیم، قرار بود خونه یکی از جاش هایی که قبلا چند جوان را به دستگیری کشانده بود آتیش بزنیم.

جرات عجیبی پیدا کرده بودیم واقعا نیز از خودم انتظار این سطح از جرات را نداشتم.

وقتش رسیده بود، می ترسیدیم توی کوچه اگر مولوتوف ها رو درست کنیم، بوی بنزین پخش بشه. همه وسایل رو آوردیم توی اتاق نیوشا تصمیم گرفتیم همینجا درستش کنیم. پدر نیوشا نیز از کسانی بود که از دست جمهوری اعدام به جرم همکاری با احزاب کوردی چند ماهی توسط اطلاعات شکنجه شده بود، به این دلیل نیز خیلی

## دیدن پدری که کنار دختر و رفیقاش آماده کردن دخترش برای جنگ

فتیله آن. واقعا لحظه ای باورنکردنی و خیالی بود برام، دیدن پدری که کنار دختر و رفیقاش آماده کردن دخترش برای جنگ، حسی که ما چهار نفر را برای یک هدف دور هم جمع کرده بود برام بسیار سوال بود، حس نه می تونم بگم نیرو. از حس و حال اون زمان هرچقدر بگم کمه،

مطمئنم همه ما تو انقلاب زن زندگی آزادی این حس عجیب، خیال برانگیز، رازآلود را تجربه کرده ایم حسی که بوی جسارتی بی حد و حصر را می دهد. بعد از درست کردن مولوتوف و قتل انتخاب لباسهامون بود. چیزی به اسم لباس من

یا تو نبود، هر چیزی برای کاربرد آن برایمان مهم بود. تدبیر رنگ های

لباس رو نیز در نظر

گرفتیم که نه

خیلی روشن باشه

برای شناسایی و

نه خیلی ساده

که قابل تشخیص

باشیم. تصمیم

گرفتیم که بینمون

رنگ های مختلفی

وجود داشته باشد.

دو نوع لباس رو هم

روی هم پوشیده بودیم که

اگر دنبالمون افتادن بتونیم

عوضشون کنیم. فکر همه جارو

کرده بودیم، از فندک بگیر تا سیگار و

کارتون برای سوزش چشم، همه وسایلمون

رو تو کوله پشتی گذاشتیم و سه نفری

آماده رفتن شدیم...



که سرنوشت دوستان  
ورفقایشان برایشان مهم  
است و در قبال رفتار  
های آنها بی‌موضع  
نخواهیم ماند و این  
سلول‌های تاریک و جدا از هم  
برای خفه کردن صدا‌های ما و اعتراض  
های ما بوده حال سرنوشت دیگر  
دوستان هم در هاله‌ای از ابهام بود  
نمی‌دانستیم تبعید؟ اطلاعات؟ احکام  
جدید؟ کتک و شکنج؟ در انتظار است یا  
چیز دیگری که ما احتمال  
آن را نمی‌دادیم. گاهی آرزو  
می‌کردم که دوباره دور  
هم جمع بشویم ولی  
انگار آرزوی دست نیافتنی

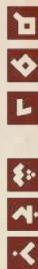
بود چرا که انگار گرگ به ما حمله  
کرده و دیگر محال است بار دیگر همان  
گروه را در کنار هم بینیم. هنوز مدتی  
از آوردن ما نگذشته بود که نهار آوردن  
ولی کسی تحویل نگرفت تا اعتصاب ما  
رسمی باشد.

جلوی در ورودی می‌آمدیم و با صدا  
کردن هم از احوال هم‌جوین می‌شدیم.  
کمی که می‌گذشت دیگر هیچ صدایی  
شنیده نمی‌شد. وسکوتی ناخوشایند همه  
جا را فرا می‌گرفت به گونه‌ای که  
انگار در آنجا زندگی مرده است.

دوباره به فکر فرو رفتم چه شد؟ چرا  
ما؟ چرا هیمن؟ خطا کار کیست و چرا  
باید چنین سرنوشتی در انتظار ما باشد  
؟ پایان اینگونه ناخوشایند است آرزوی اینکه  
در آن کوه‌ها می‌مردیم هزاران بار فکرم  
را مشغول می‌کرد و اینکه مقصر کیست

سلول سرد بود  
و دو پتوی نازک  
و کثیف هم روی  
سکو بود که نیم  
متری از زمین بلند بود  
و جایی برای خواب بود مامور  
دریچه کوچک را هم بست تا تنها  
راه ورود نور سلول هم بسته شود.  
شروع کردم به قدم زدن سر پنجمین  
قدم به آخر سلول می‌رسیدم و همراه  
قدم زدن هجوم افکار مختلف هم فکرم را  
آزار می‌داد.

حالا دیگر هیچ ارتباطی با دنیای خارج  
نداشتیم و کسی از ما خبر نداشت. حالا  
دیگر فهمیدن اینکه هیمن اعدام شده یا نه  
سخت‌تر بود ولی مدارک دال بر شهادت  
او بود و زندانی کردن ما در زندان دال بر  
این بود. چرا که ما تنها کسانی هستیم



وجودم به جوش می آورد. من هم با نگاهی سرد جواب او را می دادم دوباره دریچه بسته می شد. در سلول های دیگر پشت سر هم با مشت ولگد زده می شد که همراه بود با فریاد های که در خواست های داشتند.

به جز دوستان ما معتاد های در سلول بودند که از فرت خماری آنچنان به در و دیوار ضربه می زدند که صدایش تا خود سالن اصلی زندان می رفت.

قبل از شب بود یکی از مامور ها آمد در اتاقم را باز کرد گفت بیا ومن رفتم نمی دانستم کجا می برندم رسیدم

جلوی در ورودی سالن اصلی گرمای هوا و صدای همهمه زندانی ها هوای ما را عوض کرد به گونه ای که انگار وارد دنیای دیگر می شوی

همین چند ساعت کافی بود تا وضعیت ما را زیر و رو کند و ما را از حال بی اندازد محیط سرد و تاریک سلول ما را حسابی آشفته کرده بود.

همراه افسر نگهبان رفتیم کنار سکوی افسر نگهبانی شلوغی داخل راهرو با دادن غذا و شام به آنها بیشتر هم شده بود و رفت و آمد ها را زیاد کرده بود. دیدن این محیط از طرفی روحیه دهنده بود

واشتباهات چه کسانی باعث شده حال هیمن اینگونه باشد و ما در چنین وضعیتی به سر ببریم. دوباره نوک انتفادات به خودمان می رسید اگر ما اشتباه نمی کردیم این احتمال کمتر بود. اگر ما محکم تر می ایستادیم این احتمال کم رنگ تر بود و اگر هایی که به دنبال هم می آمدند.

ما قربانیان خدایانی هستیم که حرص و ولع اقتدارشان فراتر از جغرافیای ما وحتى منطقه است. با این تفاوت با دیگر قربانیان عادی جامعه که مرگ ما زیاد خوشایند و بی دردسر برایشان نخواهد بود و خون ما بیشتر پایه هایشان را می پوساند تا اینکه سیراب کند.

دلگرمی و سربلندی همراه کینه

و تنفر باهم فکرم را فرا گرفته بود

و در هر آن یکی از آن صورتم را می آراست

گاه ناراحت از ندیدن دوستانی که مرگشان

فرا تر از ظلم بود و گاه خوشحال از اینکه در

این راه سر بلند از آب بیرون در آمدند.

صدای تق تق کفش افسر نگهبان ها سکوت

را ناخوشایند تر از خودش می شکست و

تک تک دریچه سلول ها باز می شد که

با در خواست های از طرف زندانیان رو برو

می شد. دریچه سلول من باز شد ماموری

که صورتش همراه با ترس بود و در نگاهش

تکبر و بزرگی کاذبی که می خواست آن را

به توبفهماند دیده می شد که تنفر را در

ما قربانیان خدایانی  
 هستیم که حرص و  
 ولع اقتدارشان  
 فراتر از جغرافیای  
 ما وحتى منطقه  
 است

-گفتم یک جلسه برای چه تشکیل میشه؟ بعد خودم ادامه دادم که در آن قرار گرفته شود و عملی شود. فکر می کنید ما جلسه درست کردیم قرار گرفتیم که شما را بکشیم یا یکی از مامورهایتان را، اگر جلسه باشد باید کاری هم باشد.

او که انگار جواب تهدید را با تهدید گرفته بود کمی مکث کرد بعد گفت کاری به کار کسی نداشته باش بیا این ورقم امضا کن و تعهد بده که دیگر خلاف نخواهی کرد

و بعد برو بند از جلوی درب

بند بچه های بند  
برایم دست تکان می  
دادند داشتند غذای بند  
را داخل می بردند و قتی

او حرف میزد هواسم به آنها بود بعد که حرفش تمام شد دیگر جوش آورده بود کمی عقب رفتم تا کمر شلوار من را ببیند که با دست گرفته بودم و بعد شروع کردم به حرف زدن

گفتم وضعیت من را ببینید این قانون شما است من که ۲۰ روز آمده ام با این وضعیت روبه رو هستم من چه خلاقی کرده ام؟ مواد فروختم؟ مواد کشیدم؟ کسی را زدم؟ به کسی بی احترامی کردم؟ بگوئید خلاف من چیست این شما بید که خلاف کرده اید و بدون هیچ دلیلی من را در سلول انفرادی حبس کرده اید

دیگر نفرات که زیر چشمی ما را نگاه می کردن حرفی نمی زدند یکی از آنها از بغل به من نزدیک شد و بازویم را گرفت و گفت این کاغذ را امضاء کن و برو داخل بند چرا خودت

و از طرفی تضعیف کننده از اینکه می دیدی این انسانها راحت در محیط زندان در رفت و آمدند با اینکه بیشتر آنها مواد فروش معتاد و خلاف کار هستند و کسی به آنها کاری ندارد فرصت را در می آورد.

کنار سکوی افسر نگهبانی ها که تا جلوی قفسه سینه بلند بود تعدادی کت وشلواری که بعضا کاغذ یا کیف دستشان بود ایستاده بودن و نگاه هایشان به طرف من بود و با ترکی با هم حرف می زدند یکی از آنها که پشت سکو نشسته بود و با بیسیمی که در دستش بود گفت چرا دیشب شلوغ کردید؟  
-ما شلوغ نکردیم فقط نگران دوستان هستیم.

به شما چه ربطی دارد شما سر تان به کار خودتان باشد.

-من هم گفتم من حکم اعدام دارم امروز نوبت او بود فردا نوبت من است.  
گفت تو با او فرق داری شاید برای تو فرجی شد تو سرت به کار خودت باشد برو تو و جلسه درست نکنید و برای آن مرد تبلیغ نکنید.

او که با پیچاندن سوالها می خواست هم نقطه ضعف بگیرد و هم تهدیدی هم کرده باشد تا به اصطلاح من را آرام کند و بفرستد داخل بند تا کاری به کار کسی نداشته باشم.  
گفتم من بیست روز نیست آمده ام هنوز زندانیان را نمی شناسم اصلا شما کی هستید که از من سؤال می کنید؟ کی گفته ما جلسه داریم؟ کی گفته ما تبلیغات می کنیم

گفت ما می دونیم که جلسه دارید و دور هم جمع میشد و تبلیغات می کنید

را ناراحت می کنی

گفتم من هیچ کاغذی را امضاء نمی کنم و خلافی هم نکرده ام اصلا شما کی هستید؟ نفری که بیسیم دستش بود و با او قبل صحبت می کردم گفت من حفاظت اطلاعات اینجا هستم صدایت را پایین بیار

بغل دستی با شوخی مضحکی ادامه داد می خواهی من بنویسم تو امضاء کن یا خودم بنویسم و خودم هم امضاء کنم تا تو بروی داخل گفتم من نه کاغذی امضاء می کنم و نه خلافی کرده ام و شما بدون دلیل ما را در تک سلولی نگه می دارید.

بغل دستی که از جواب های من کفرش در آمده بود گفت بیا برو داخل بازویم را گرفت و ادامه داد برو تو لیاقت نداری به گونه ای می گفت لیاقت نداری انگار می خواست آزاد کند و یا چه لطفی در حق من کرده! برو تو سلول تا حالت جا بیاد من هم گفتم می روم ولی از امروز ما اعتصاب کرده ایم و تا بیرون آمدن هم ادامه خواهد داشت و رفتم داخل، افسر نگهبان من را تا سلول همراهی کرد. گرما ثنور محیط یک باره به تاریکی و سردی خشکی تبدیل شد که انگار تغییر دنیا بود.

**فکر هیمن و وضعیت او واقعا ناراحت کننده بود زنده بودن او دیگر برای ما آرزو بود دیدن او دیگر غیر ممکن می نمود مثل همه رفقا که شهادت آنها برای ما تنها مثل جدا شدنی بود و قبول شهادت آنها سخت بود. خیلی وقتها به فکر آنها می افتادم ولی تصور اینکه دیگر با هم نخواهیم بود را در سر نداشتم وقتی**

تنها فکر این را می کردم که نیستن دیگر ادامه راهم سخت تر می شد و به نحوی غیر ممکن برای من ولی انگار نبودن آنها یک تقسیمات ساده بود که بعد از مدتی دوباره با هم بودن را تجربه خواهیم کرد امروز هم همین حال را داشتم. با اینکه می دانستم دیدن او در آینده غیر ممکن است ولی انگار او را خواهیم دید شاید کمی خرافی بود ولی انگار دیدن همه آنها که رفتند ممکن است.

روزی در قرار گاه بودم کنار درختی و پشت به آن بودم سرآشویی که از مطبوعات بالا می آمد را نگاه می کردم فکر خاصی در سر نداشتم اطرافم آدم ها در رفت و آمد بودن هوا آفتابی بود صدای رود واضح می آمد رو برویم آن طرف دره رفت و آمد رفقا را در غار و اتاق می دیدم تصویر رهبری هم بالای سردر غار از یک انسان بزرگتر می نمود.

وقتی سرم را به طرف سرآشویی چرخاندم دلخواه را دیدم با تعجب بلند شدم رفتم به طرفش نماند او یک سال بود که شهید شده بود ولی من دیدمش با همان قیافه همیشگی کمی می لنگید ولی زیاد مشخص نبود و لبخندی به لب داشت.

حالا در سلول همین فکر را در مورد هیمن داشتم شاید رفتن خودم را هم دلیلی براین دیدن می دانستم نه خرافات ولی چون مقصد و راه یکی بود تصور اینکه جایی بروم که نبینمش را نمی کردم از وقت دستگیری روی در و دیوار اطلاعات و سلول های تنگ و بی روحش مدام در تعقیب هیمن بودم ارومیه، سنندج، سپاه، اطلاعات و انگار در یک سال زندانیم تا رسیدن به او همواره سر نخ می افتاد تا اینکه او را دیدم و حال دوباره

او را گم کرده بودم و چون سرنوشتی مشابه  
در انتظار داشتم دوباره دیدن او را غیر ممکن  
نمی دانستم

همراه با این فکر ها استرس هم داشتم  
ترس از ندانستنی ها که حالا تخمین آنها هم  
سخت تر می نمود اگر انسان قرائن اطراف  
را ببیند با توجه به آن فرضیاتی از آینده  
در سر دارد ولی حالا در این سلول سرد  
وتاریک و کاملاً قطع از دنیا آینده غیر قابل  
پیش بینی بود و همین کافی بود تا بر  
استرس ما افزوده شود مثل این بود که باید  
چشم بسته با حریف شطرنج بازی کنی در  
این شرایط موفق از بازی بیرون آمدن سخت  
خواهد شد و گاهی غیر ممکن!

برای فرار از همه این افکار و استرس ها  
تصورات گذشته را در ذهنم زنده می کردم.  
واقعا هم جذاب بود هم زمان بر.





شہیدہ سارا

سبیل زن آزاد



مرا بین مرا بین...  
ای غرش شده در تاریکی  
که اگر می خواهی روشنایی بر تو فرود آید  
نور هستی مرا بین  
مرا بشنو مرا بشنو ای نشنیده فریاده ها  
که اگر می خواهی صدای هستی را به  
درونت برسانی  
تاریخ پرشکوه مرا بشنو ای ندیده های  
نشنیده

ای مرده های سرگردان  
ای که تا حد مویرگ های زنده به گور شده  
اید

بیاید و بینید  
هر آنکه می گفتید کور و کر است زنده به  
گور شده حالا بیاید در قامت او  
بر روی تاج کوه های بلند با اسلحه ای بر  
دوش و گیسوهای بافته شده  
با نسیم آزادی زندگی را دید، بیاید و  
بینید بیاید



## ■ VEJÎN JIYAN

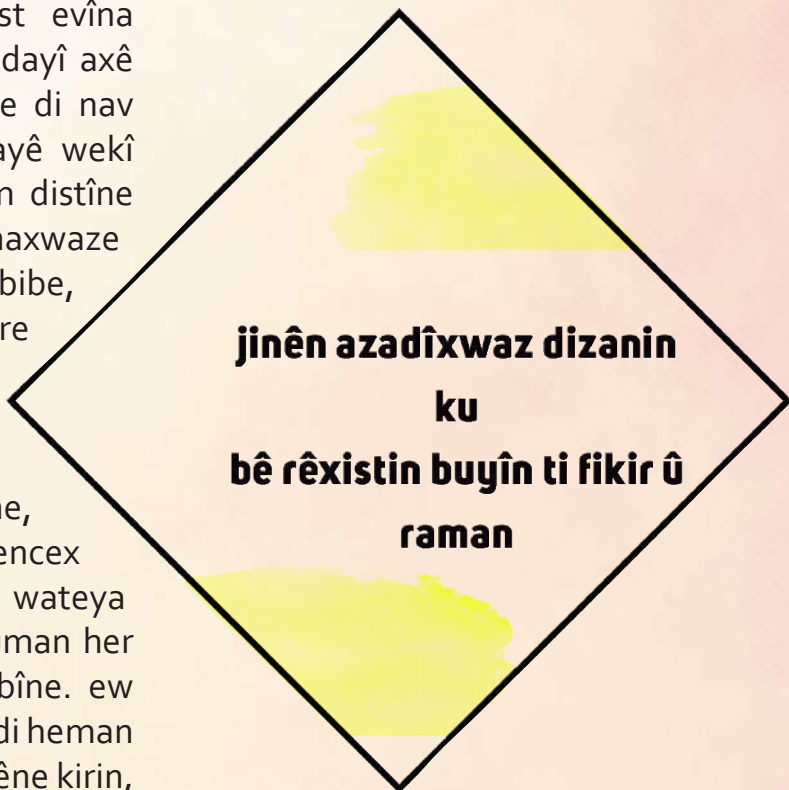
Jin hezar salin şerekî gerim, berxwedaniyeke mezin bi dil û can tekoşîna xwe berdewandiki. roja me ya îro jî êrîşên modernîte li ser civakê didome. ew system modernîte dixwaze jinê tune bike an jî wê bike amûrek. di heman demê de jinê ji rastiya wê, ji xwezaya wê dûr dixîne. dike kole û dixê xizmeta sîstema kaptalîzmê, her wha ji aliyê fîzîk û piskolojî de êrîşî wê dike. Rêxistinkiri û rêxistinbuyîn di xwezaya jinê de heye, lê rastiya desthilatdar ji dîrokê ve heta niha nahêle ku jin bi rêxistin bibe. jinên

azadîxwaz dizanin ku bê rêxistin buyînti fikir û raman nakeve çalakiyê û jiyana nake. jib o vê jî hezar salin li beramberî zihniyeta desthilatdar û zilamsalar berxwe dide. her çi qase berxwedide ewqas xweşik û azad dibe. azadiya jinê azadiya civakê jî bi xwe re tîne. civakê bi hebûna jinê li ser lingan disekine û jiyana xwe berdewam dike. ya ku civakê bi exlaq dike jine, exlaqê civakê diafirîna û diyar dike. Rêber APO dibêje : gul esetîke, striyê wê exlaqê wê ye. mînakê gul 30 striyê rêbazekîxwe parastinê ye. cihê ku parastin lê heye azadî jî li wir destpê

dike. jin jî her dem di lêgerîna azadiyê de ye. ji bo wê çalakiya herî bi rûmet jî azad jiyankirine. girêdayî xweşikbûna jin û civakê, civaka bê exlaq nikare xweşikbûnê di hundir xwe de bihewîne, xweşikuyîn jî dîsa bi destê jinê tê afrandin. dixwaze ku xweşikbûn û exlaqê girêdayî hev bike, û di civakeke exlaqî û polîtîk de jiyana bike hem bide jiyana kirin. ji bo wê jî her tim xwesteka jinê ya xwe fêmkirin û pênaseya xwe kirine, ji ber pênaseya jinê pênaseya civakê ye. eger jin rast were pênase kirin wê civak jî bighêje wateya xwe. Xaleke din ku di mijarê jinê de girînge, evîne. evîna rast evîna welatê, evîna ku jinê girêdayî axê dike ye. jin bi xwezayê re di nav hevsengiyê de ye, xwezayê wekî evîn dibîne wê evînê hem distîne hem dide. jin tî carî naxwaze hakîmê xwezayê bibe, dixwaze ku bi xwezayê re nasbike çawa were jiyana kirin û çawa bighêje wateya wê. ji er vê jî xwe parçeyekî xwezayê dibîne, her diparêze û diafirîne. encex bi etîk û estetîkê dikare wateya xwezayê zêde bike, bê guman her zindiyekî wekî rêheval dibîne. ew êrzişên li ser wê têne kirin di heman demê de li ser xwezayê jî têne kirin, sîstema modernîte çawa ku êrîşî jinê dike eynî tişt li ser xwezayê jî

texrîbatên mezin dike. ew sîstema desthilatdar jî pir baş dizane ku heta jin ji xwezayê qut nebe nikare bi serkeve. li hember van kiryanan tekoşîna jinê her heye, dema tekoşîn pêşbikeve bê guman şoreş jî derdikeve holê.

Ew agirê şoreşê ku li ser çiyayên Kurdistanê pê dikeve di heman demê de ji bo azadiya hemû mirovahiyê ye. ew şoreş bi fikir û ramanên Rêber APO hatiye ava kirin, civaka demokratîk, sosyalîst û azadîxwaziya jin wê bi tekoşîna azadîxwazan were pêkanîn.



**jinên azadîxwaz dizanin  
 ku  
 bê rêxistin buyîn ti fikir û  
 raman**



# یا سسر کھوٹن پان سسر کھوٹن

# ئالبۇمى شەھىدەن



شەھىد

ئەۋىستا ھەرە كۆل



شەھىد

ئارىەن ئارى



شەھىد

ھىرش بەرخۇدان



شهید

باوهر چودے

”ہر شہید یک فلسفہ فیکر رُبانہ“



شهید

تارا ماکو

شهید

سہرہہ لڈان ماکو

# رۇژ ژىيىرى شۈپىش

رۇژى تىكۈشەن لەدىزى توندوتىژى سەر ژانە  
۴ سەرماووز

سالپۇزى كوشىتى مىرزا كوچەك خان جەنگەلى  
۱۱ سەرماووز

رۇژى خۇيىدكار (دانىشجو)  
۱۶ سەرماووز

سالپۇزى لە سىدازە دانى شەھىدەسەن جىكمەت  
۲۷ سەرماووز

جەشنى شەوى يەلدا  
۳۰ سەرماووز

سالپۇزى بومەلەرزەى بەم  
۵ بەفرانىبار

سالپۇزى كۈمەلكۈزى دەرسىم  
۷ بەفرانىبار سالە ۱۹۳۵

كۈمەلكۈزى روبوسكى  
۷ بەفرانىبار سالە ۲۰۱۱

جەژنى قەوئەس لەكۈمەلگەى يارسەن  
۱۳ بەفرانىبار

سالپۇزى لە سىدازەدانى شەھىدەىمەن بىكەس  
۱۵ بەفرانىبار

سالپۇزى گيان لەدەسەدانى ۱۷۱ كەس فرۇكەى لۇكرائىن  
۱۶ بەفرانىبار

شەھىدە خىستىنى ھەقال سارا، روكەن و روناھى  
۱۹ بەفرانىبار



۱۰ بەفرانىبار  
شەھادەتە  
ھەقال روناھى



۱۴ بەفرانىبار  
شەھادەتە  
ھەقال ھورام ژيان



۱۴ بەفرانىبار  
شەھادەتە  
ھەقال قەسىر ياسەمەن



۲۳ بەفرانىبار  
شەھادەتە  
ھەقال خەبەت دىرىك



۱۸ سەرماووز  
شەھادەتە  
ھەقال باغوز سەنە



۱۸ سەرماووز  
شەھادەتە  
ھەقال رۇژھات نامەد



۲۹ سەرماووز  
شەھادەتە  
ھەقال دارا



۲۹ سەرماووز  
شەھادەتە  
ھەقال خەشەير



۲۹ سەرماووز  
شەھادەتە  
ھەقال تارا رۇژھات



۱ بەفرانىبار  
شەھادەتە  
ھەقال رۇژھات كوبانە



۱۵ بەفرانىبار  
شەھادەتە  
ھەقال ھىمەن بىكەس





به جوانی دهستان پیگرد به جوانیش سه‌رده‌که‌وین

# JILEMO 30

کۆمه‌لگای جوانانی رۆژه‌لاتی کوردستان و یه‌کیتی ژنانی جوانی رۆژه‌لاتی کوردستان

